


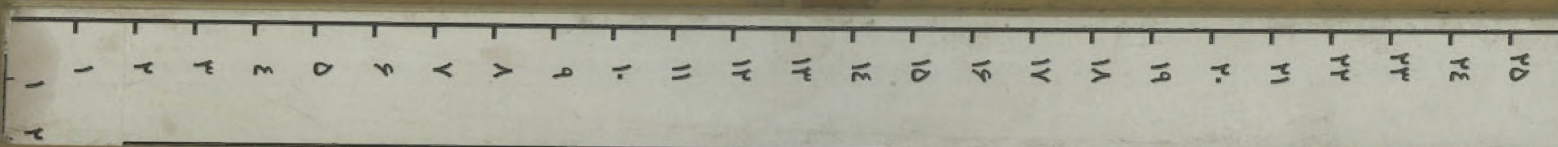
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۳

۱۸۳۳۵
۲۰۹۵۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب <u>نزهت المریدين فی آداب السالکين</u> مؤلف <u>محمد بن اسحاق بن حسن جوهری</u> مترجم شماره قفسه <u>۱۸۳۳۵</u>	۲۰۹۵۰۰	



۱۸۳۳۵
۲۰۹۵۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب زینبیه المردیه فی آداب السالکین	
مؤلف محمد بن اسحاق بن حسین بروجردی	
مترجم	
شماره قفسه ۱۸۳۳۵	
جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب ۲۰۹۵۰۰

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۳۳۵	

27711
-- 69.4

لسان حق نیستقیم جوارحه یعنی راست نشود ایمان مردم
 تا راست نشود دل وی و راست نشود دل و بیگانه راست
 نشود زبان وی و راست نشود زبان وی تا راست نشود
 جوارح وی و راستی جوارح وی در راستی جوارح اینست که
 بزیر ادب راسته شود مادام که جوارح با ادب راسته نشده
 است عزامت آشت که باطن او هنوز راست نشده است و لهذا
 خواجه عالم علیه السلام شخصی را دید که در نماز یا نشوای
 میکرد فرمود لو خشع قلبه کخشعت جوارحه یعنی اگر خشع
 کردی دل وی هر آینه خشوع کردی جوارح وی و خواجه
 ابو حفص رحمه الله علیه گفت حسن ادب ظاهر عنوان
 ادب باطنست و بزیر کار گفتند توحید موجب ایمانست و ایمان
 موجب شریعت و شریعت موجب ادب پس هر که ادب نیست
 هیچ یکی از ایمان و شریعت و توحید نیست و خواجه جنید قد
 الله روحه گفت ترک ادب سر انجام بجرمان معرفت کشت
 زیرا که سستی در ادب برساند بسستی سنن و سستی در
 سنن برساند بسستی فرائض و سستی در فرائض برساند
 بسلب معرفت و انس بن مالک رضی الله عنه گفت ادب در
 عمل نشان قبول عملست و ترک ادب موجب در وی است
 هر که ادب را نگاه دارد و اصل حضرت عزت جل جلاله شود

۱۸۳۳۵

۲۰۹۵۰۰



و هر که ادب را ترک کند هیچ راهی ندارد که عزت نیابد و نیز هر که
 گفتند هر که در عهد مسیح مکر رعایت ادب و هر که انذار نیفتاد
 مکر دشواری ترک ادب تا اگر با علی علیه السلام رسیده باشد و بقول
 علی (ع) ادب تا اسفل السافلین نرود افتد و خواجه یزدی بنیواد
 رحمه الله علیه گفت عارف چون بی ادبی کند هلاک گردد و
 خواجه ذوالنون رحمه الله علیه گفت مریخ چون بی ادبی کند
 از آنجا که آمده است باز رود و خواجه علی دقاق رحمه الله علیه
 گفت ترک ادب موجب اذیت است و عبد الله مبارک گفت ادب
 در خدمت بهتر است از خدمت و قطب عالمیان مخدوم جهان
 قدس الله روحه و لوصول الیها فتوحه و نمود یک عقبه همین
 بی ادبی است و بی ادب جای نرسد مومن بهمان صالح گردد و
 بحفظ ادب محبوب و مقرب شود حکایت سلطان العارفين
 خواجه ابویزد بسطامی قدس الله روحه یاران را گفت شخصی
 خود را بر عهد و عبادت مشهور کرده است ملاقات و میزبانی
 و مقام وی دور بود چون بقصد تمام نزدیک او رسیدند
 دیدند که او آب دهان جانب قبله انداخته خواجه باز گفت
 ملاقات نکرد و گفت این شخصی را بی ادبی ظاهر امین نکردند بمقام
 صدیقان چگونه امین کردند حکایت خواجه سمری سقایی قدس الله
 روحه شی بعد فارغ شدند از او را دای در آن کرد سوی بحر

۵۷۷۸۱
 ۰۰۵۶۰۲

اولان

اولان شنید یا سمری که در سال الحاق بی بی امی می جبین با باد
 شاهان مجازی توانی شست پس سبک خیزد که پای در آن
 رانند بعد شست سال تربیت هرگز پای در آن نگردد در روز
 و نه پیش حکایت خواجه بشر جانی قدس الله روحه پای پر هم
 که شتی یکفانی نرین بساط بادشاه حقیقی است بغلین پوشیده
 چون روم که در بساط بادشاه مجازی جبین نتوان رفت پس
 در هر راهی که که شتی نرمان حق تعالی هیچ حانری بیخالی نکرد
 و خاریفتا دی حکایت وقتي احمد مضر اول پای چپ درون مسجد
 نهاد گفت آن صد غلام از او در حکایت سفیان ثوری رحمه
 الله علیه درون مسجد اول پای چپ نهاد از غیب او شنید
 که با نوز چون بیرون آمد هر که اولای دین سفیان ثوری میگفت
 و پیش از آن سفیان را هدر میگفتند و همین بساط را بات کلام
 مجید در نشان ادب وارد شده یکی از آن ایامه است که لا
 نَعْدُوْا اَیْنَ یَدِیْ لَیْسَ وَفَرَسُوْهُ یعنی پیش نمکنید پیش رسول
 خدای عز و جل و هم ایامه است که لا تَرْفَعُوْا اَصْوَابَکُمْ فَوْقَ
 صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لَا یَجْهَرُ وَا لَہٗ بِالْقَوْلِ یَجْهَرُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ
 اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ یعنی بلند نکنید آوازه ها خود را بالای
 آواز پیغامبر و در شنت بخوانید او را همچون در شنت خواندن
 بعضی شما امر بعضی بلکه ناچیز شود علماء شما سیوم ایامه است

اَنْ الَّذِي يَقْضِيَهُ اَطْلَقَهُ عِنْدِي سَوْلًا لَوْ اَوْلَيْتَ الَّذِي
 اَمَرَنِي اِنَّهُ قُلُوبٌ مِّنَ النَّفْسِ يَعْنِي بِرِسْقِي اَلَكْسَانِيكَ نَوْمٌ
 اِذَا رَاَهُ خُذْ مِنْ رِزْقِي بَعْدَ مَا رَجَعْتَ اِلَى اِيْشَانِ بَدْرِكَ اَخِي
 كَرْدِ خَدَايَ تَقَارِيْطُهَا اِيْشَانِ اِرَايَ تَقْوِيْ حِيَارَمِ اِيْمَةِ اِيْمَتِ
 اِنَّ الْكِبْرِيَّ بَيْنَ دَوْلَتِ مِيْرَاوِ اَنْجَرَاتِ اَكْرَهَمُ لَا يَقْبَلُوْنَ
 وَلَوْ اَنْتُمْ صَبْرًا حَتَّى تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ لَكُنْ خَيْرَ اَلْهَمُ يَعْنِي بِرِسْقِي
 اَلَكْسَانِيكَ اَوَاغِيْ سِدِّ هَسَدِ تَرَايَ مَحْدِ اِنْ بَسِ جِرْهَاءِ بَشْتَرِي
 اِيْشَانِ عَقْلِ دَارِ اَنْدِ اَكْرَصِبْ كَرْدِي تَا اَنْتَ تُوْخُورِ دِيُوْ
 بِرِيْ اَمْدِي سَوِيْ اِيْشَانِ هَرَايِنِهْ بَهْتَرِ بُوْدِيْ اِيْشَانِ اَسْ
 بِنَكِرْ كَرْدِي تَعَالَى دَر اِيْمَةِ اَوَّلِ وَدُومِ اَزِيْ اَدِيْ نِيْ كَرْدَانِ
 بِيَخْ بِهَلْ حِيْنَ شَدْنِ عَمَلِ وَاَدَبِ اَمُوْغَتْ وَدَر اِيْمَةِ اَسِيْوْمِ
 مَوْذَبَانِ اَمِجْ كَرْدِ بِنَقْوِيْ وَدَر اِيْمَةِ حِيَارَمِ يَا دَا بَا زَا اَكُوْهِدِ
 بِنَفِيْ عَقْلِ كِبَرِيْ اِيْمَةِ اَيَاتِ دَا زَانِ حِكَايَاتِ وَفَقَالَاتِ بَحْتِيقِ
 مَعْلُوْمِ شَدْنِ كَرْدِ طَالِبِ صَادِقِ رَا اَز رِعَايَتِ اَدَابِ چَارِهْ نِيْسَتْ
 چُوْنِ اَقْتَابِ رُوْشْنِ وَا مَا هَتَابِ مِيْرَهْنِ اَسْتِ كِبَرِيْ وَفِيْمِ
 اَهْلِ طَرِيْقَتِ اَسْتِ وَهَذَا كَفْتَنْدِ اَلْمُصَوِّفُ كُلُّهُ اَدَبٌ وَنِيْزِ
 كَفْتَنْدِ اَلْمُصَوِّفُ كُلُّهُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَطَرِيْقَتِ حَاصِرَ اَشُدْ
 جَزَا اِلَاحَتِ وَبَعِيَتْ وَبَشِيْعِ وَفِيْ اَزِيْ كِيْرْدِ كَرْدِ جَمْلِ مَشَايِيْحِ
 وَعُلَمَاءِ رَا سَمْعِيْنَ اِتْفَاقِ كَرْدَنْدِ كَرْدِ هِيْجِ كَسِ حَقِّ وَحَقِيْقَتِ سَرِ

فیو سبیلت بیرون از آن در شریعت استاد و در طریقت پیر
 فرمودست تا اگر کسی عیایم الدهر و قایم الخیر را از گوشه عالم
 انقاسین و از حدیث و الفقه است اما مرید بی طریقت نشود
 از اول طریقت نباشد و لهذا مجتهدان شریعت با شیخ
 طریقت بیعت کردند و در پیشد رو چنانکه امام اعظم رضی الله
 عنه با امام علی رضا بیعت کردند و از وی خرقه را داشت پوشید
 و امام شافعی با شیخ هیوه بصری و امام محمد با خواجه داود
 طائی و قاضی ابویوسف با حاتم اصم رضی الله عنهم بیعت کردند
 و خرقه را داشت پوشیدن و بعلم خود بسته نگردن اگر چه
 در علم از هر فوقیت داشتند زیرا که در پی راه سنت
 مسلسل معین منضج حضرت رسالت علیه السلام فرمود
 که حق تعالی فرمود یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه
 الوسیله یعنی ای آنکسانیک ایمان آورده اند بزیبید از
 خدای و بطبیقت برای رسیدن حضرت و پیوستن را
 و این بیغما میست و از پی وی نایبان وی پس یکدیگر تا آخر
 چنانکه هر ولایت که بیغما می علیه السلام پرسید از معاذ
 بن جبل که تمام شب چه میکنی گفت رجب شب درود تو میگویم
 باقی جبادة خدای تعالی باشم بیغما می گفت تا توالی درود
 نداشت کن بعد چند که ای همین سخن پرسید معاذ گفت

فوالله ما يقولون
رده ان يزبد ان
نت ويحسب را
ويبين ليكيك نام في
سلام پرسيده از معاذ قال شيخ احمد بن موسى الشيخ العوفي عن
شعب درود تو ميگويم من كبريائي شيخ سيبويه شيخ ابو عبد الله عليه السلام
كفتم تا قلبي درود تعليم الصلاة عليه وآله بناف الخصال
ن پرسيده معاذ گفت با حسن الادب النبوية ونبته باف الخصال
الحجيرة وتترى الى اهل درود الكمال عليه السلام
الاسني من خفت الكبريائي شيخ سيبويه شيخ ابو عبد الله عليه السلام
وقد ربح النبي الله ولم كان مني صحابة
بقرة فلهو الله احد بكثرة الصلاة عليه رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان بقرة فلهو الله احد بكثرة الصلاة عليه رسول الله

ما نظر مرید العارف صہبانی توفیق و دراز
الاکان سا لکھا سبیل حق و رشتہ دل

[illegible]

من صبيح رب لا ذي
نوم نفس اى فى بلد متفرج كان كذا
عوضه ما كنت عارفا قط ولولا الاكلان
عقبت ما اكلت ولا انا ولا اكله ولا تفهمها
كلما اكلوا لا تفهمها
عقبت ما اكلت ولا انا ولا اكله ولا تفهمها

کتاب حقوق تربیت که نزد ادبی که شیخ است و اصل مشهور
حضرت پیر و مرید کار و حسین اخلاق و ادب طری است
نویسندگان است که در این کتاب که مجبول بر محبت و
محبت دوست میدارد و فرزند زنی را که مورد با شد و آن
فرزند زنی که حیادب بود نهایت با و ی عداوت انجام
نماید و احباب را طالب صادق را که مرید یک شیخ شود و حقوق
و ادب با و ی رعایت نماید تا از او بمقصود رسد تا بوی
فضیله مرصیده بنده کناها را اسید و از رحمت حضرت
غفاری محمد بن اسحاق بن حسین بن واری الدعو
تاج توحید الله بنیاج السعاده و زینب بلباس العنایه
که در سلك بندگان و حلقه مریدان بنده شیخ العربیه
الحجج مرشد بنی و بنات ادم سلطان المرشدین پرهان
الموصلین غوث الاعظم نظم العالم صدر صدر و رجایان
مخدوم مخادیم عالمیان خلاصه اللمده و یاسین شیخ صد
الحق و الشرع و الدین ابو الفضل محمد بن احمد بن حسین
الحسینی البخاری المعروف بسید مرآة القدر و قدس الله روحه
و اصل الینا فتوحه آداب و اخلاق اهل طریقت را
بجهت اعانت اخوان بر حکم امر حضرت رحان که
و تقوا و علی البر و التقوی و تخریض سید جید مخدوم

کتاب

1792

وحدود مراده بر حاده ثمره شجرة العظمية قوه عين
 النبوية قطب الزمان شيخ برهان الحق والحقيقة والشرع
 والدين ابن ناصر الاسلام والمسلمين شيخ محمود بن قطب
 اقطاب العالم شيخ جلال الحق والحقيقة والشرع والدين
 الحسيني البخاري از تصنيفات متقدمان في تاليفات مشاهير
 التفات كرده و بجد و جهد بدلايل و شواهد با نقل ارتباط
 داده و ادب برهاني نام نهاده و ليكن چون با طالت
 انجا ميرد و بعضي طالبان را استفادت متعسر كشته
 بصورت بروفق سنت حضرت صمدى كه پير اوده
 بكم اليسر ولا يرينكم العسر و بر طبق اشارت اخدي
 كه ليسر و لا تعسر و اجند ادبي را كه طالبان را فرضي
 الوقت است از ان مجموعه با فوايد ديكر منقول و مسموع
 در اين مختصر بعبارت فارسي موجز آورده بعضي دلايل
 و شواهد را ترك داده تا جميع طالبان بسهولت تمام
 نزود بمقتضود رسند و بروفق عدد جوارح و ايام
 بر هفت باب اتمام نموده و زمينه المريدين في ادب
 السالكين نام نهاده پس چون ديد كه معتقد ترين طالبان
 اين جاده و محب ترين معتقدان اين خالوازه و محبوب
 و مقبول ترين مريدان حضرت قطب زمان خان اعظم

خاقان

خاقان معظم قرة عين مكرت بازوي دين و صولت ناصر
 الملك و الملك فارس ميدان فراست قطب فلك كياست
 صفتي علوم نقل مبدق فهوم عقلي صديق لطايف شعر
 مخترع ظرافت تزي راسخ شريعت نبوي ماهر طريقت
 مصطفى نوري محبا العلماء معتقدا الصالحاء محبوبا لساदा
 مرغوب اهل السعادات كريم الحسب شريف النسب
 كه نسبت نسبتش بسيلطان بيوسنه و اسوت حسبلش
 پيرهان بافته ابن السلطان بن السلطان خطايش
 ميمون محمود خان ابن محمد شاه بن مظفر شاه لازال
 مسعودا و كا سمه محمود ائوده اليق و النسب آن
 نموده كه اين غروب مجموعه بر منصبه حضرت محمود
 جلوه يابيد و بحال جبين ان نظر مسعوديش تمتع كير
 لاجرم بجهت صله رحم طريقت و رعایت حق اخوة
 ديني كه بهتر است از طيني هديه رسانيد و از مفيد
 از اين و مستفيد برين قعا خير خاتمت التماس كرده
 يا **باب اول در بيان ادب مريد شدت**
 و تقوى كردن و وظائف و ادب و اخلاق مريد بعد تقوى
 بدانك ارادت تخم حله سعادتها است و آن بر تقوى
 انوار صفت مريدي حق تعالى است نه از صفات انساني
 تلحق تعالى بصفت مريدي خود روح بره تجلى كند عكس

نور ارادت او در دل بنور پدید می آید و هر چه در پیش او
چون این ششم سعادت در این معنی دل بنور می بخشند
چنین باید که آن معنی غیبی را ضایع نگذارند و لیکن
طلب شیخ حقایق کند و هر چه شود پس چون خواهند
میرشدن برود باید که اول غسل کند بر نیت اسلام
معنوی و توحید حقیقی یعنی هر چه جز خدای است
عزوجل خواران پاک می کنم و دو کانه بگذارد و سجده
عمومی حقیق کند بعد نیت ارادت شیخ در رکعت
دیگر بگذارد و بحضور و نیان حضرت یحییان بن ابی حمزیه
و بگوید ایا ظاهرا خود را بدین قدر که مقدور می بود
بنویس و عنایت تو پاک کردم اکنون باطن مرا که دست
من بدان نمی رسد بگویم خود از برکت نظر پاک این شیخ
از غیر خود پاک گردان و استقامت برده دین روزی
کن این ملاقات یعنی بیعاری دل گویند بعد از انخانه
خود مخصوص بنیت بیرون حضرت شیخ احرام بزد
و با هر دو شیخ شسته برود تا او را آب بیرون بیرون
پس بیون کند دست بدست شیخ دهد و توبه و استغفار
کند چنانکه گفته آید و در دل بگذارد و هر چه در وضیعی
که شیخ بفرماید بدل قبول کند و بگوید جان بشود و حق
رکعت شکرانه ارادت بگذارد و چون شیخ طایفه برودند

دست خود زیاده آنکه اول طایفه از دست بیرون شریف
سنت است و دوم کفایت شکر از خرقه نین گزار و واجب
نقاش شکوای پیش بر نهی و یا اصحاب مجلس و خادم
مصلحت کند و پس جمیع حقوق شیخ و آداب و اخلاق
جمیع احوال جهان را گفته آید بر عایت نماید پس براند
تمام بیعت سه چیز است یکی اقرار کردن با شیخ دوم
فقر با خلق سوم خرقه معنی طایفه و یا دستار و یا پیر
و یا رد این بیعت در دست نباشد تا بر مقرر این بر سر موی
نران و معنی مقرر این را ندان اینست که او نبست میکند
به خدای تعالی کوتاه کند از دل مرید امیدها و دنیاوی
و اگر خواهد که مخلوق شود اجازت از زن بستاند و اگر
زن نباشد از زن اما در بستان وقت مخلوق شدن
این نبست کند که محلها و شیطان را قلع میکند که در حد
است ان الشیطان تحت کل شجرة یعنی بهر ساق شیطان
زیر هر موی است و بیغایر علیه السلام چون این است
خواند که مُحَلِّقُ رَأْسِکُمْ خَواست تا مخلوق شود و غایب
شد که پیش بر خود مخلوق شوخبر شی علیه السلام است
از نهشت او رد و خلق کرد و از نه که سینه و هزار
سینه سی و دو موی از سر مبارک بیغایر صلی الله علیه

و سلم فرمود آمد و ناسید امیشتن رسیدند موی چپ میشو
 حبر شی علیه السلام گفت خود را از فرمان شده است که
 برای تعویذ خود دست اند و پوشانیدن بر خرقه مریدان
 نشان تسلیم و در آمده است در حکم شیخ و آنکه در آمدن
 است در حکم رسول خدای و حکم خدای و احیاء سنت است
 رسول صلی الله علیه و سلم جانکه صحابه رضی الله عنهم
 کردند و آیه فرمود **أَمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ** بیا بیوالت اما
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ فَسَيَكُنْ أَصْوَافَكُمْ
عَلَى أَعْقَابِهِمْ و من آوای بیا عاهد علیه الله کسوت بید
 کجرا عظیما یعنی بر رختی انگسایت بیعت میکنند
 با تو ای محسن بیعت نمیکنند مگر با خداست تعالی که بر خدای
 بالا دست است ایشانست پس هر که بشکند این عهد
 بیعت را شکسته باشد برای نفس خود یعنی برای آن
 خود را باشد ترا و هر که وفا کند بدین عهد سر انجام
 بدهم او را بزدی بزم و دین در این دیگر فرمود گفت
 الله عن المؤمنین اذ یأییعونک یعنی هر اینه بدین
 خوشنود من خداست تعالی از مومنان چون بیعت کردند
 با تو ای محمد پس بدان که اصل مصون و عذر از بعضی
 گذرد آنکه سنت مهتر شیت علیه السلام و بعضی گفتند که

سنت

سنت امرایهم خلیل الله است علیه السلام و بعضی گفتند
 از پیغامبر ماصلی الله علیه و سلم و بعضی گفتند از امیر
 المؤمنین علی است رضی الله عنه و محققان گفتند که
 خرقه حادث از سعادت الوهیت است و سقراضانین
 از حبر شی علیه السلام است زیمالت شیت علیه السلام
 مقراضانین از حبر شی علیه السلام نقلین کرد و مهتر آدم
 را حضرت الوصیت خرقه داد و لهذا مهتر آدم را صفت کردند
 که در عالم علوی مشرب بقصوف قبول کرد و پیغامبر خلی
 الله علیه و سلم در شب معراج بعد از انکشاف از مقام
 جواب قومین در بیعت از دست حبر شی علیه السلام
 بفرمان حق تعالی خرقه پوشید و بر شایسته اندید قدرت
 و گفت هر که جواب این خرقه کویر او را بدی پس چون باز
 گشت یا انرا گفت من خرقه یافتم و مرقع است که بدین
 انتم بستم هر که آنرا بگوید آن خرقه او را پوشانم پس هر یکی
 گفت اگر این خرقه ترا دهم چه کنی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت صدقه دهم عرضی الله عنه گفت عدل کنم عثمان رضی
 الله عنه گفت اتفاق و بیجا و نرم پس پیغامبر علیه السلام گفت
 این آن محسن نیست پس علی رضی الله عنه گفت عیب بزرگان
 خداست تعالی بگویم پیغامبر علیه السلام گفت همین محسن بود

اما این در حق مردمان رسیده است و توفیق الهی و لکن باید که
 ایشان نیز بدان نیست و همت پوشیدن که درین معاینه مرشد
 پس بدانند وظایف مرید در اول اینست که چون قدم در
 راه اداوت و طلب نهاد باید که بجای از سر خود برخیزد و خود
 را غنای مرام خودی کند و تصدیق گوید و اقول حق امر علی
 الله یعنی می سپارم کار خود را بخدای تعالی و توبه وضوح
 کند از جلگه مخالفتات شریعت که اول مرتبه سالک توبه
 است و توبه صحیح نشود هیچ کار را و صحیح نشود و دل از حجاب
 دنیا بکلی بشوید و جمیع تعلقات سببی و نسبی از دل دور
 کند با حسن الوجه تا خاطر بدان میل نکند و توبه بر سر
 است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه وضوح است و علامت
 آن اینست که آن مصیبت یا دنیا بد و لذت آن نیز در دل
 نماند و صحیح آنست که گناه کند و فی الحال توبه کند و صدق
 او فاسد آنست که بزبان توبه کند و لذت مصیبت در خلل
 وی باشد و علامت استقامت توبه آنست که توبه کند
 صحبتان یاران که در حاله فسق و فجور بودند و در میان
 که فسق کرده بودند زیرا که پیغامبر علیه السلام فرمود الصبر
 توفیق و در حدیث دیگر فرمود المرء علی دین خلیله یعنی
 مردم بر دین دوست خودست و نیزه لیل استقامت توبه

و توفیق الهی و لکن باید که ایشان نیز بدان نیست و همت پوشیدن که درین معاینه مرشد پس بدانند وظایف مرید در اول اینست که چون قدم در راه اداوت و طلب نهاد باید که بجای از سر خود برخیزد و خود را غنای مرام خودی کند و تصدیق گوید و اقول حق امر علی الله یعنی می سپارم کار خود را بخدای تعالی و توبه وضوح کند از جلگه مخالفتات شریعت که اول مرتبه سالک توبه است و توبه صحیح نشود هیچ کار را و صحیح نشود و دل از حجاب دنیا بکلی بشوید و جمیع تعلقات سببی و نسبی از دل دور کند با حسن الوجه تا خاطر بدان میل نکند و توبه بر سر است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه وضوح است و علامت آن اینست که آن مصیبت یا دنیا بد و لذت آن نیز در دل نماند و صحیح آنست که گناه کند و فی الحال توبه کند و صدق او فاسد آنست که بزبان توبه کند و لذت مصیبت در خلل وی باشد و علامت استقامت توبه آنست که توبه کند صحبتان یاران که در حاله فسق و فجور بودند و در میان که فسق کرده بودند زیرا که پیغامبر علیه السلام فرمود الصبر توفیق و در حدیث دیگر فرمود المرء علی دین خلیله یعنی مردم بر دین دوست خودست و نیزه لیل استقامت توبه

اینست

اینست که آن مصاحبان اول مرتبه است و توفیق الهی و لکن باید که ایشان نیز بدان نیست و همت پوشیدن که درین معاینه مرشد پس بدانند وظایف مرید در اول اینست که چون قدم در راه اداوت و طلب نهاد باید که بجای از سر خود برخیزد و خود را غنای مرام خودی کند و تصدیق گوید و اقول حق امر علی الله یعنی می سپارم کار خود را بخدای تعالی و توبه وضوح کند از جلگه مخالفتات شریعت که اول مرتبه سالک توبه است و توبه صحیح نشود هیچ کار را و صحیح نشود و دل از حجاب دنیا بکلی بشوید و جمیع تعلقات سببی و نسبی از دل دور کند با حسن الوجه تا خاطر بدان میل نکند و توبه بر سر است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه وضوح است و علامت آن اینست که آن مصیبت یا دنیا بد و لذت آن نیز در دل نماند و صحیح آنست که گناه کند و فی الحال توبه کند و صدق او فاسد آنست که بزبان توبه کند و لذت مصیبت در خلل وی باشد و علامت استقامت توبه آنست که توبه کند صحبتان یاران که در حاله فسق و فجور بودند و در میان که فسق کرده بودند زیرا که پیغامبر علیه السلام فرمود الصبر توفیق و در حدیث دیگر فرمود المرء علی دین خلیله یعنی مردم بر دین دوست خودست و نیزه لیل استقامت توبه

و توفیق الهی و لکن باید که ایشان نیز بدان نیست و همت پوشیدن که درین معاینه مرشد پس بدانند وظایف مرید در اول اینست که چون قدم در راه اداوت و طلب نهاد باید که بجای از سر خود برخیزد و خود را غنای مرام خودی کند و تصدیق گوید و اقول حق امر علی الله یعنی می سپارم کار خود را بخدای تعالی و توبه وضوح کند از جلگه مخالفتات شریعت که اول مرتبه سالک توبه است و توبه صحیح نشود هیچ کار را و صحیح نشود و دل از حجاب دنیا بکلی بشوید و جمیع تعلقات سببی و نسبی از دل دور کند با حسن الوجه تا خاطر بدان میل نکند و توبه بر سر است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه وضوح است و علامت آن اینست که آن مصیبت یا دنیا بد و لذت آن نیز در دل نماند و صحیح آنست که گناه کند و فی الحال توبه کند و صدق او فاسد آنست که بزبان توبه کند و لذت مصیبت در خلل وی باشد و علامت استقامت توبه آنست که توبه کند صحبتان یاران که در حاله فسق و فجور بودند و در میان که فسق کرده بودند زیرا که پیغامبر علیه السلام فرمود الصبر توفیق و در حدیث دیگر فرمود المرء علی دین خلیله یعنی مردم بر دین دوست خودست و نیزه لیل استقامت توبه

هرگز آب رویا و دنیا و آخرت نریزد یعنی هرگز صلوات
 خیرات عزت جل جلاله نکند اول آنکه در هر روز چنانچه در پیش
 نکند پس اگر در دل میل شود بر چیزی یک خلاق شرح است
 حالی نکند که جل جلاله خداوند تعالی را اشکار است خلاق
 چگونه کنم اینجا کسی در دنیا و آخرت عزت باشد و غایت
 خیریت عاقبت آنست که هر روز یک وقتی برای معصیت بگوید
 و هرگاه که در هر روز باشد او توبه نماید این که اشکارا نکند و هرگاه
 گناه در سر باشد او نیز توبه دور کند تا اگر بر توبه کنی محبوب
 حق گردد و اگر جوان توبه کند محبوب تر شود اما کسی که تا آخر
 وقت توبه نکند شومی آن در وقت مردن کلام توحید بر
 زبان او نرود و ایمان هم در لغوه باشد و توبه نرسد
 قسم است حال و ماضی و مستقبل توبه ماضی آنست که بالیقین
 پشیمان شود از معصیتی که کرده است و توبه حال آنست که
 خطی از او بخشد کند پس اگر آن یک روز در غصه که است
 توبه آنست که او بخش شود گردان و اگر کسی را غیبت و
 غمیت و بیکفتم است از و بخیل خواهد و اگر مرده است او را
 مقداری که بد گفته است نیک گویند و دعا گویند و اگر کسی را
 کشته است و او را زنده ندارد برده آزاد کند و اگر با سنگ
 دیگری و یا با سحر که دیگری را کرده است بخدای گریزد

اشکارا

اما بر دوزخ و معذبت خواهد و اگر شارب خمر تویم کند تجاه
 لطیف و با طهارت خلاق خدای در هر روز و توبه مستقبل آنست
 بچشم و عزم نیست کند که بعد از این هیچ وجه بران معصیت
 باز نکند و بخواهد در آنست که هرگز روی بجانب معصیت
 باشد و بخواهد بجانب حق و الله زمانه که توبه کند باید که تقاضا
 معصیت کند روی بجانب حق پس باید که تائب را در طاعت
 ذوق تمام باشد چنانکه در معصیت بوده و اما آنکه بعد از
 معصیت باز کرد از آنست که در طاعت ذوق چنانکه در
 معصیت بوده نمی باشد و باید که بفرمان ایشان که او را
 در وصف است یکی در غایت در شهورات و در کجاف
 و سب از رخ ان طاعت پس او را در مجاهدات و برافان
 دارد تا آن مالوفات خود در شود و بر چیزی که خراف
 هوی اوست و در دین پسندیده آرد و از شهوات منع
 کند و بکثرت اولاد و عوشره و نوافل صلوات و بشیانی
 بر مخالفات ترکیت دهد و بفرمان و عادات قبیله را بکام
 اخلاف و محاسن ادب بولد کند و چه کند تا خواب
 بیداری و سیر و بگردنی بدل شود تا از حال تائبان که
 معصیان حق اند که در قال الله تعالی ان الله يحب المتقین
 وَحِبِّ الْمُسْلِمِينَ یعنی بدرستی خدای تعالی دوست دارد

باب دوم در بیان حقوق شیخ و آداب مرتبه

بناست بر این حقوق و آداب مرتبه و اینهاست که در حقوق و آداب مرتبه
حاصل شود و حق واصل که در جلاله در باب سابق بیان
گردد شد پس بدانکه آن آداب و حقوق که حق تعالی صحابه
السلام و ائمه علیهم السلام رعایت نمایند از جمله
بر مردان واجبست که با شیخ خود رعایت کنند بر حکم این
حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود الشیخ فی قومه کما
لنبی فی امته یعنی شیخ در میان قوم خود همچو نبی
است در امت خود و همچنین آن حقوق و آداب که بر نفس لازم
واجبست در حق مادر و پدر آن نیز باید رعایت از الله واجب
است بر مردان در حق شیخ زیرا که بر این نیز مفسرین است
باعتبار آن بر صورتی چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمود
الاباء ثلثه اب من ولدك اب من زوجك اب من علمك
خیلایا من علمك یعنی پدران سه اند یکی از پدر
دوم آنکه دختر زنی دهد سیوم آنکه دین بیاورد و بهر
بهر آن کسی است که دین بیاورد از وی و آنکه دین بیاورد
آمدنست در دنیا و بدین معنوی سبب فقر است در آنست
و آخرت بهتر است از دنیا و لهذا گفتند که تعظیم بر پیشتر
باید کرد از تعظیم پدر و از تعظیم بزرگان واجبست

این آداب و حقوق را در کتب معتبره
در حدیث و تفسیر و فقه و اصول
در حدیث و تفسیر و فقه و اصول
در حدیث و تفسیر و فقه و اصول

و یادنی

و یادنی با ایشان ممنوع است چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمود
من لم یحرم صغیرنا ولم یحرم کبیرنا فلیس منا یعنی هر که شفقت
نکند بر صغیر و کبیر و تعظیم ننهد بر کبیر و کمال نیست از شما
ما و هر چه در حدیث دیگر فرموده است شیخ باین آداب که بعضی مشی
کردند پیش بزرگان کراهت بسیار است بر سیدان که بزرگان
کنانند پیغمبر علیه السلام فرمود هُم الْعُلَمَاءُ وَالْأَشْخَاءُ
یعنی ایشان علما و صلحان اند پس بنظر کد مری را کدام کس
بزرگتر است از بزرگان حق نماید پس هر یک را جلاله
که حقوق و آداب شیخ رعایت نمایند تا مقبول شیخ گردد و
علامتی صحیح و دلیل صریح باشد بر قبول جلاله مشایخ و قبول
پیغمبر و قبول حق تعالی پس بدانکه اول چیزی که واجبست بر
مردان تجدید طلب است یعنی باید که مری را شیخ شود و توجه
هم بدو کند چنانکه در نماز روی هم یک جهت قبله آورد
و با احترام در دست و معکم بدانکه که نیست مرا هیچ شیخی در عالم
بجز این شیخ معنیست که مریدان شوم و مطلوب کلی و جزئی نبینی
و دنیا بی من بجز واسطه او نخواهد رسید اگر چه عالم پر مشایخ
است اما هیچ یکی را الا و کمال ترا از شیخ خود نداند بلکه
مقابل هم نبیند و آن کسی منکر هم نشود بلکه بزرگ هر یک را
باشد اما یقین داند که حق تعالی را مدکارها و هر یک هم بحال شیخ

زیرا که انصاف و اقامت سلطنت کمال است که هر امری که خلاف حق است
 بحدی که در آن تزلزل و علان نباشد که در سادات و در شروع
 این کار بدین انصاف و رعایت و انصاف و رعایت که بسیار
 مورد و صبح بار آید و خود رعایت بسیار باقی ماند
 عقیده است که حق و اقامت سلطنت و در آن وقت
 تقصیر معنی که انصاف و اقامت سلطنت و در آن وقت
 زیرا که انصاف و اقامت سلطنت و در آن وقت

اعتراف می کند که انصاف و اقامت سلطنت و در آن وقت
 بر هر یک و در آن وقت که انصاف و اقامت سلطنت و در آن وقت
 در حق و اقامت سلطنت و در آن وقت

قال الخیر فی العبدی
 الی یوم فی جانیته
 فی طاعت علیه
 حیث قال اذ انشد
 بقلی عظمی عوارف
 الطوب فی جانیته
 لای تمکن من
 فطانت قلبه

تصادف شود که ظاهر مخالف شریعت و طریقت نماید مریی باید که بد
اعتقاد نشود و اعتراض نکند بلك بکسی نمی خورم و حل کند را حوا
او هم در این کار و اگر معترف باشد اعتراض کند عند حدت منقطع
گردد و توبه از سر واجب آید اگر چه مشایخ گفتند از عقوبت استاذ
و پیغمبر نیست ولیکن این اعتقاد نکند که شیخ معصومست پس بداند
الخواجه خبید قدس الله روحه عارف معصیت کند گفت و گاه
که کسی که شیخ عالم بالله و ناصح خلق الله و عارف بسلوک المزارع
است و شیخ را بصورت و عبادت مریی نه بیند و بجهت سر نبرد
بشخصم دل بیند و کثرت عبادت در وی نظر بد و هر مریی
که کند در نفس و مال بدلی و جان قبول کند و خشود شود
بدان بلك منت بخورد شود و هر کس که مریی بر او قصد
سبب مریی و مریی خود دان که صدق ارادت جل بدین علامت
معلوم نشود و شیخ وجه نفس مریی نکند تا مریی در نشود
بخطرات شیخ را رعایت نماید و هر مریی که خاطر شیخ آزا
کار و توبه بران میل کند و بسبب اعتماد بحسن اخلاق و
کمال حلم و عفو شیخ دلیری نکند و آنرا حقیر نشود و ایم از
شیخ قریب و لرزان باشد زیرا که انفس و خطرات صهی
مشایخ بکراهیت در ضامن مریان معتقد اثری تمام دارد

باید که بداند شیخ عالم بالله و ناصح خلق الله و عارف بسلوک المزارع است و شیخ را بصورت و عبادت مریی نه بیند و بجهت سر نبرد بشخصم دل بیند و کثرت عبادت در وی نظر بد و هر مریی که کند در نفس و مال بدلی و جان قبول کند و خشود شود بدان بلك منت بخورد شود و هر کس که مریی بر او قصد سبب مریی و مریی خود دان که صدق ارادت جل بدین علامت معلوم نشود و شیخ وجه نفس مریی نکند تا مریی در نشود بخطرات شیخ را رعایت نماید و هر مریی که خاطر شیخ آزا کار و توبه بران میل کند و بسبب اعتماد بحسن اخلاق و کمال حلم و عفو شیخ دلیری نکند و آنرا حقیر نشود و ایم از شیخ قریب و لرزان باشد زیرا که انفس و خطرات صهی مشایخ بکراهیت در ضامن مریان معتقد اثری تمام دارد

قبول

و قریب بود که شیخ مریی را علامت و نشان است و علامت و نشان
مریی را شیخ مریی که در این کار و اگر معترف باشد اعتراض کند عند حدت منقطع
گردد و توبه از سر واجب آید اگر چه مشایخ گفتند از عقوبت استاذ
و پیغمبر نیست ولیکن این اعتقاد نکند که شیخ معصومست پس بداند
الخواجه خبید قدس الله روحه عارف معصیت کند گفت و گاه
که کسی که شیخ عالم بالله و ناصح خلق الله و عارف بسلوک المزارع
است و شیخ را بصورت و عبادت مریی نه بیند و بجهت سر نبرد
بشخصم دل بیند و کثرت عبادت در وی نظر بد و هر مریی
که کند در نفس و مال بدلی و جان قبول کند و خشود شود
بدان بلك منت بخورد شود و هر کس که مریی بر او قصد
سبب مریی و مریی خود دان که صدق ارادت جل بدین علامت
معلوم نشود و شیخ وجه نفس مریی نکند تا مریی در نشود
بخطرات شیخ را رعایت نماید و هر مریی که خاطر شیخ آزا
کار و توبه بران میل کند و بسبب اعتماد بحسن اخلاق و
کمال حلم و عفو شیخ دلیری نکند و آنرا حقیر نشود و ایم از
شیخ قریب و لرزان باشد زیرا که انفس و خطرات صهی
مشایخ بکراهیت در ضامن مریان معتقد اثری تمام دارد

قبول

و از هر که غنی توقع دارد با آن غنی چنان کند و در غنی روی پیر خود
 محبت و اجل معاد است و مستحب است که در وقت دعا و نیایش
 مالی بقیه امری بخشود کند و مخصوص چنانکه نام بخار و در دست
 بیکر نگاه دارد و آن در حق و بی نیکی از حق و حق نکند و حجت
 بر آن است نه بیند و در آن وقت بشنود دستهای راستین در
 آورده و نظر بر سینه و کنار خود دارد و یا بر روی پیر چنانکه
 مستجاب سویی معشوق میکند و جانب آینه در و در التفات
 نکند و پیش پیر بید کند کسی بخیر و مکران است بر خیزد انگاه
 بر خیزد و پیش پیر در غنودن نشود و اگر خوابش غلبه کند
 از مجلس بیرون رود و پیش پیر برسد خورده مکر پیر دهد
 و فرماید که بخور و اگر طعام پیش شیخ خود خورده کرد و در چه
 خورد و لقمه ها خورد و بگوید و گفت دست و انگشتان خلط
 نکند اگر برین صلاح است و یا بر این لای و صحبتی دارد کاش
 چنان خشک شود که بخت مانده فرود نرود لقمه خورده چه
 باشد و هر چه پیش پیر است کسی نکند و کسی بگوید و شکایت
 نکند اگر اصحاب بر او هر نوعی چنانکه بگوید و باید که پیش پیر
 چیزی بگوید که بر او غضب شود یا در اندوهی افتد و اگر
 جمعی پیش پیر باشند میان خود حکایت بگویند همین متوجه
 پیر باشند و اگر آید اید پیش از وی خبرها و حکایات را

نویسند

پیر بیدند و همچنان پیش هر یک که صاحب مجلس اگر بخت شده
 و پیش پیر نشیند و پیر خود را یاد کند و در حاله سیر
 مخصوص و حق و از هر یک که از عفت و تقوا و انکاد دارد
 و هیچ حرکت نکند و از ملکه غیبت پیر مراقب باشد و پیر را
 همچنان بصورت حاضر داند هر گز این حالت دایم و لازم
 شود و چندگاه در هر چه بیند پیر را انجا بایست که پیر صوفی
 و معنی دارد مستحب صورت پیر باشد تا فیض آن معنی هم
 حاصل شود و در صورت پیر کاری مرتب است و باید که
 جای نشستن و بید پیر را حرمت دارد چنانکه پیر را
 پشت سر خود یا آویز می ایستد همچنان جای پیر پشت
 انداخته و همان دانند که انجا مشیت است و جانب خانه
 و قبله پیر را نمی خرد و آب دهی نمیدارد و تا تواند
 پشت سر خود بپوشد و غایب نکند و جماعت بار و انجا نکند
 و حاکم پیر را نیز حرمت دارد و نمی شد مگر آنکه پیر بپوشاند
 انگاه بپوشد با وضو و غظیم و باید که بپوشد باطن
 خود باه باطن شیخ کند و در هر حرکتی که کند در حضوری
 و غیبت از ولایت شیخ اجازت طلبد اگر اجازت یابد بکند
 و اگر نکند و هر چیزی که بهر زنی مرید را پیش پیر انحصار
 و حرمت و مروت و همای و تعزیت سفر و لغات و مصالح

دیگر نیست خود کدانی و هیچ مری از این خواب و بیداری
 ندارد و هرگز نمی بیند که آن حق تعالی چه می بیند و هیچ
 و یا نه می بیند که شیخ غرضه دارد فکر آن در فکر
 و بعضی شیخ می گوید که اگر کسی از انعام خودان می بیند
 دارد تحقیق و خیانت کرده باشد در آن وقت و صفت و هر
 کس می تواند که در خواب و یا بیداری حاصل شود اگر آن
 باشد آن نیز حضرت شیخ بگوید و از فکر اگر چه بار
 موافق باشد و هر شیخ خود باشد پوشیده دارد و بخود
 تعبیر و بیان آن نکند و اگر هر یک را در خواب ببیند
 اگر اعتقاد بر شیخ خود بکمال دارد شیطانی نباشد و اگر نه
 تواند که شیطانی باشد و اگر هر یک را در خواب و بیداری
 بحالتی مستغرق ببیند از ان نسبت به پیغمبر بکمال
 خود نسبت کند و بداند که این حکایت بحال نیست که مرا
 بدین صورت می نمایند یا خود بدانند که در جهان حادث
 واقع شود که حالت خلق خدا برین آید و اگر هر یک را در خواب
 جان نمایند که پیغمبر و حق است نیز می بیند بدان نشود
 و باید که اسرار پر از همه بکمال از جان خود نیز پوشیده
 دارد و هر حال که شیخ از این جهان دارد از کرامات و
 واقعات و مصاحبات اگر برای اطلاع یا بعد از اظهارات

بخت

بخت و بخت و بخت و البته منتظر آن نباشد که از پیغمبر
 هر یک را ببیند که بیدار است که آن حق تعالی معتقد شود از متوجه
 و منتظر است نه معتقد بر اعتقاد از اعتقاد نیست معتقد
 کسی است که چنین داند که پیغمبر کشف و کرامت دارد و بیدار
 و پیغمبر را هیچ چیز از این جهان نکند و به معنای او را عبادات
 طلب و بیدار از او کرامات نکند اگر طلب ببیند بدان معنی
 بشود فکر بخواب که معانی دینی و یاد نوی بخواب
 هر چه دارد باید که اول حال شیخ را معلوم کند که فراغ شنید
 سخن می دارد یا نه و ناگاه بعبادت می عبادت اقدام بیان
 نماید و پیش از آنکه از این حق تعالی مدد خواهد و باید
 که اگر چیزی بر سر حد حرمه خود نگاه دارد و بکمال
 بر پیغمبر شنیده باشد میان آن بخوابد و هر چیزی که مقام
 وی نباشد سخن نکند پس باید که از ضرورت احوال خود
 پیش برسد و بر طریق طلب خواب برسد بلکه آنچه در خواب
 دارد بطریق حکایت بگوید اگر شیخ آن جواب بگوید بشود
 و اگر نه زحمت ندارد و اگر جواب طلب دین ادبی کرده باشد
 و اگر شیخ جواب بگوید بدانند که خیالی از حال نیست یا
 هر یک قاصر است یا اولیای او استعداد آن ندارد و باید
 طلب صادق نیست و باید که وقت شنیدن سخن شیخ گوش

و هو شیخ حاضر دارد و منتظر ماند که بر لفظ مبارک شیخ
چه رود و زبان او را واسطه کلام حق داند و بقیه متذکر
که او بخندد که گویاست نه به حال جانش منتظر می ماند
السلام کلام شدای از متعجب می شنید و میان آن کلام شیخ
بحال و فعل خود مناسبی پیدا کند و قاصد گوید که خود بفر
حق صلاح حال خود سطلبد و مناسب آن از عیب خود
می شود تا از سخن ناپدید گردد و موعود نماید و باید که
سخن شیخ را در بدایه کار تا وی نکند بطاهر سخن رود
تا آن وقت که حال او بلند شود و بفهم و اشارت رسید
انگاه طریق تا وی نکند و در بابت اشارت معلوم شود
و اگر شیخ سخنی گوید تحقیق آن از فقیهان نکند که هم
از شیخ تحقیق شود و اگر شیخ حکایتی و سخنی از اینها
و شنونده گوید و برخلاف افتد نباید که بد اعتقاد شود
و اگر این سخن در حقایق و قایق بشنود از اصول
نسازد و مسیله بر آن تفریع نکند و هر چه در حکایات
و سخن پس نماید از اجتهت نسازد هر چه او را فرماید
آنرا بکند و اگر سخنی از شیخ نقل کند باید که بر اندازد
شنونده کند و سخنی که بحقیقت آن نرسد بگوید که زیاده
دارد و ممکن که اعتقاد شنونده در حق شیخ ناسازد

و اگر مسأله

و اگر مسأله بر هر یک مشکل شود باید که بهجت متوجه شیخ
شود که اگر شیخ این شرط نیست که بر حال هر یک بگشاید مطلب
مشکل و در مقام نیست شیخ را احاطه در فاشن در همه
احوال بر هر یک واجب است و اگر راه باطن از شیخ مدد
طلبید و در وقت ظنی شیاطین و صفات هائیکه
نفس اماره در سایه ولایت او کجاست نیز واجبست لایق
باید که در همه احوال در یاد شیخ باشد و هر که از این
عبیت تصور نکند و باید که محض تمام در صمیم و شام
و در لیالی و ایام یا اعب تمام در خود را بار و جانیت شیخ
ملازم دارد و هر حاجتی که پیش آید بر جانیت شیخ
عرضه دارد که آن او را بهتر است از آنکه پیش دیگری
بگشاید تا عرض او حاصل شود و چون ربط دل برین
صادق بار و جانیت شیخ بصدری و اعتقاد متوجه
باشد هر کس که با این مرید در آید بر آید و خدمت او کند
هر که خدمت او کند بمطوب رسد و صورت ربط دل
با پرانیت که غبار کند یا تجدید و نور و در کعبه بروح پر
خود بگذارد و مستقبل قبله بر مصالح در مراد شود هر دو
رست بر آن داشته تحقیق تصور کند که گویا پیش پر
خود داشته است چنان حضور آرد که او را حاضر اند و شکم

و جامه ها نیک و مرتبه و پاکیزه و معمور بروی دست طاق و منقوش
پوشیده و دستها در آستین در کشیده و دستها برهنه
بر شمع رود و بحال برهنه یا بجرم طاقیه فی جملت یا بکلی
در پیش بریشان شود یا جامه برکت انداخته و استفا
توان فی دست در آوردن بر شمع رود و از خانه خود مخصوص
بنیت در یافتن خدمت شیخ لحرام برود برین آید و
طفلی بر شمع نرود یعنی از هر لاری کسی و از خانه یا بخیال
در ساری که اینجا بر آید طفلی باشد از اینچنین محله
بار در خانه خود رود و از خانه خود باز مخصوص بخت شیخ
لحرام برود برین آید و تمام راه با ادب و حضور بیاید
و چیزی دیگر مشغول نشود و بعضی مردان نیکیست بودن
که راه تمام دست بسته می رفتند و میگفتند که اگر پیش
شیخ می رویم بیاد بی چگونه کنیم و یا آنکه تا شیخ را نرسد
بنشیند در میان راه جای دیگر نرود اما بعد در یافتن خدمت
شیخ اگر برود اندان و اگر در غیر نیت ملاقات در ویش
بر روی آید باید که در میان راه متفرق نشوند بعه
اگر خواهند یکجا شده باز گردند و یا متفرق شوند و
مردان بسیار یکجا شده بر ویش نیامد که چشم نه
خواست و اگر نفوذ باشد در خانه در ویش کسی یا خدمت

شود

خدمت باید که از آن گذارد تا آن زمان که صحبت یا بد و بد و بد
در برود و وقت نباید وقت یکی بعد صبح تا اثنای دوم وقت
قبولیه تا ظهر سیم بعد عصر تا عشاء پس در هر مقام
بدر نظر افش و حشاش و سلود و اگر سوار باشد از هر که فرود
آید و پیاده شود چون نزد یک استانه در بیاید باید که
بکشد و اول خادم را ملاقات کند و هر جای که خادم از او
بشناسد بنشیند و بی خادم برود ویش نباید رفت و اگر
برود باید از راه نرود و تا آنکه خادم از او سار و برود
در بیاید و منتظر باشد و اگر خادم نیامد او از نهد و
دستک نرود و تخم نکند صبر کند تا کسی بیاید و بیاید
خود باد کند و اگر در ویش بیاید از آن مقدار بی فضا
دهند که او غسل کردن و دو کانه گزاردن تواند و چون
از او شود پیش نظر شیخ با ادب و خدمت و تعظیم
و هیبت در آید و بعضی مردان بودند که در نظر بر این
چنان هیبت میخوردند و می لرزیدند که در عین رست
عرق از انعام ایشان روان شدی و اگر بر روی یا فاکه
در دهان باشد بنیازد پیش در آمدن و آنچه هدیه
بوسه و شاورچه باشد با ادب پیش شیخ بدارد و بیاید
خادم بردها نماید دست شیخ نهد که سخت یا ادب است

و تا اذن نشود نه شیند ملک سرف کرده بای راست
 بر پشت بای جیب مفاره دست بسته منتظر اشارت
 ایستاده ماند و چون اذن شود باز بر سر من و ولایت
 بنشیند و اذان او بجا که در باب دوم بیان کرده شد
 هر ادبی که بخشنود شیخ تعلق دارد در این محل است
 نماید و ذکر مشایخ دیگر نکند و بی ادب می یازد کرد
 و اگر نه ترای محض باشد نه بر حقیقی و چون باز کند
 تا آنجا که نظر بر پیش باشد بای پس رود پشت نه دهد
 مگر خادمی و ملازمی که او را چند بار می باید آمد
 و کارها بچیل می باید کرد اما باید که او هم از اول
 قدم پشت نه دهد و پشت قد می پس بای رود بده
 پشت دهد و اگر بر در پیش برای ملاقات آیند در
 هر کاری که آن در پیش و در پایند آینه هم ملافت
 نماید اگر در ملاعت باشد او هم چیزی بگزارد و اگر
 در عزارت باشد باری دهد و اگر در قبوله باشد او هم
 قبوله کند و باید که دست خالی پیش در پیش رود
 اگر چه برک سبز باشد بر دست کرده آید که حق تعالی
 در کلام مجید فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
 الرسول فقوموا بینه یدیکم بخواکم صدقه یعنی بای

مؤمنان

مؤمنان چون ندا گویند بار رسول پیش از این هدیه را
 می و ایستاده که بر جا و صفرا لیدین رجع صبر الخیرین یعنی هر که
 خالی دست آید زهره و یک شده باز کرده و مشایخ فرمودند هر که
 خالی بر خالی رود اما حضرت محمدیم جاتیان تو بر اسرار
 ما وصل الیها فوجه فرمودند این روشی مانع ملاقات است
 پس تکلف نکنند و پیش رویش کل بسته نیارند و اگر بسته
 باشد حصی و گری که بر سر کل باشد از او بکنند یا از دستا
 نقس و حصی رجع نگرفته باشد و همچنین هیچ چیزی نگرفته
 باشد در پیش نیارند و چون خود نیارند در پیش هم چون
 خود خود کل یا خر می باز کنند یا بر روی خود گذار
 نه می و یا سقوفی را بر سینه رود و یا کسی را فرستد و حق
 محمد بر در و فرستد تا او را فال بد باشد که لفظ خود را نمی
 ندارد که معنی خود چیز بد است و چیزی سیاهی و سیاه و
 یاره و خاکسری بر ایشان کوری اگر چه از گور قبر کان باشد
 و طعامی که روح کسی اگر چه روح بری باشد پیش رویش
 علی الصبح محمد اینها نبرد اگر چه گویند این برک نبر کانت
 و بکن نام بر نیارند بند صادر آورده نیارند و گشت بیافته
 نیارند و هر چه مثل این باشد نام بر نیارند و کار داده محمد
 نیارند تا که یارند با سوزن و ریمان در آورده یا بکنند یا برند

گران آت قطعت وایت بیوند و با کاره کوشتم می ماند
 و اگر طشت را آفتابه باریک آید که آفتابه را بر لبه کرده
 طشت نهاده باریک آید کی باطلی را زده باشند اگر
 طشت بخورد بیارند چیزی میوه شکر خور و خور و با چند چهل
 در وقت نهاده باریک و اگر شانه و آینه است در آن شانه و
 با چیزی دیگر انداخته ببارند و اگر خواستند و با قوس و با
 تنبولان و حقه و طبق و مثل این هر چه باشد و با شانه
 آن در چیزی که مناسب آن باشد در آن کنند ببارند و هر چه
 که نادر و خسته باشد در پیش شیخ فتوح آید اما طایفه و
 دوخته اگر نوبت باشد و طبعی که گویا نشده است ببارند
 اگر کسی چیزی نذر کرده باشد چون حاجت ببارند باید که
 بی توقفت و بی نقصان بخرد و در ویشی که اول حاجت
 ست در نذر باشد ببارد و اگر نه خور و مضرت باشد و اگر
 چیزی نیست در ویشی کرده باشند بد بکری ندهند و اگر
 آن دیگر میل معلوم شود قبول نکند و هر چه برای خدای
 میوه آید آن را باز در ویش نهند و اگر کسی مهمی پیش
 در ویش بکند ببارد و فاخته و قویق و آلهاس کند باید که چون
 آن مهم دفع شود و الحال آن در ویش بخورد و اگر
 صدقه نیست مهمی بدهند آن نیت بر آید اما اگر بغیر نیت

دهند همان خوب صدقه یا نذر و اگر بر میوه صدقه دهند
 باید که با نیت یا هر چه باشد و اگر بر تمام روزه و میوه
 میوه بکند و در ویش دهند و اگر کسی بر کسی فرستد و
 با نیت چیزی آن چنانست و با نیت ویش ببارد آن
 از آن شیخ باشد باید که آن چیز را پیش نظر شیخ آید تا شیخ
 در آن نیت ویش و چیزی ختم کند بدهد و با بصلح دیگر
 صورت کند و نیت استعانت در کاری پیش در ویش چیزی
 ببارد که رشوت است اما مهم را پیش در ویش بکند
 بعد از آمدن حاجت بوجه شکر آن چیزی ببارد و اگر کسی
 چیزی بر در ویش ببارد و در ویش از آن نذر کرده باشد
 منت بر خود دارد و شکر خدای بکارد و شکر فرمودند و ما
 ببارد که در ویش از آن نذر کرده ببارد و چهل سال
 میکنند آنگاه یک چهل میخورند پس بعد از آن میخورند از این
 خود چیزی ببارد از خوردن و پوشیدن و جز آن تحقیق
 تصور کند که نوبتی غیبی و موهبتی لایق بد و سیده است
 زیرا که سنت الهی برین است که هیچ چیز از انشاء غیبی درین
 عالم ظاهر نشود و جز با سطره صورتی غیبی پس باید که آنرا
 با دلب و تعظیم تمام ایستاده شده در همان فراز کرده بستانند
 و ببارد و دست بپا بپوشد و بر خشم و سر نهد و شکر خدای

را گویند سجا که بر میان پیش شام و یا تسبیح و عبادت یا بختی
 بگذارد که در این ایام چیزها عکس نماید و سبب قاتلها گردد
 بدانچه مقتول باشد پیش از آنکه در دنیا بماند و این در این ایام
 جامه گران و شکرانه نویسد آنرا و اگر شش جامه عزیمت کسی
 در دست یا پند یا بیک در چوب جامه شکرانه پیش از آن
 و هر که جامه نویسد و یا خلوئی از این بیاید از آن بگذارد
 کنند اما در جامه عزیمت بشود مبارک باشد و اگر در جامه
 که از این بیاید بقیع و محافظت تمام نگاه دارد و آن
 جامه را بر سبیل عادت نویسد تا در چشم سبک نشود
 و بهتر آن باشد که در هفته روز جمعه نویسد و در سالی
 در ایام عید و یا خرقه پیرو متوضا شود و در این وضو شود
 و خرقه پیرو را بچنان حریت دارد که پیرو قدر اوقات حاجت
 خواستن شغلی آنرا مهم بکفایت رسد و جامه کاف
 پیو بیاید و وجود مبارک پیو رسیده باشد نشویند
 و پیو آهن و جبهه پیو شود و قنار پیو بر نه دلال
 پیو نشوید بلکه بر هر دو کف اندازد و یا بر سر دارد
 و همچنین با پیو را بر پیو شد بلکه بر چشم نه و عصا
 پیو در سجده گاه مهر یا خوشی با آواز آن نه و یا
 بر کف اندازد تا بگذارد و گفتش و عصا و دستار و

طایفه

طایفه قیود هم و هر چند هست از آن پیو وضو دست نکند
 و از بخالی با حریت دارد و گاه گاهی بکشد بر روی و بر چشم
 در سینه مال و از بخالی و از بخالی و از بخالی و از بخالی
 از آن که در پیو از آن که در پیو و از آن که در پیو
 و سبب آن مستعمل پیو تمام وضو برای تبرک در این
 که در خرقه و شجره پیو از خرقه و از آنکه در آنکه
 و سبب کند که چیزی جامه پیو یا در کوی باشد و خصوص
 طایفه که بر سر پل از آن تا از عذاب کوی بخات باشد و
 بدانکه عصا داشتن بر خود سبب است در سفر و خرقه
 و سبب که چوب باموسن عصا باشد شیطان از روی بگذرد
 و در میان صوفیان عصا آنرا گویند که شان آهنین داشته
 باشد و شان از برای آتش تا جای که بول کنند اگر
 بخند باشد نرم کنند تا سر شک بول فرسد و یا نصیب کند
 و جامه بزرگ یا بزرگ وقت وضو و از آنکه آهن نباشد عصا
 عصا از آن بزرگ آنرا جویستی گویند و اگر عصا از آن
 نباشد در روی باشد هر جا که پیو یا بول که روی بطور قبله
 دارد و جای که غار گزنی عصا از در پیش سجده بخواباند
 تا اگر کسی در پیش بگذرد بر روی بزه نباشد و عصا را
 بدست راست گیرند و اگر بر کسی در آیند شان عصا باز خود

دارند و ابرق و کوزه و آنچه بدان وضو تواند کرد بر خود ابرق
 سنت است هر جامی که وضو یا آخر وضو بر آن می کشند
 بعد که غالب طهارت او آن باشد که نام از آن در وضو احتیاج
 نخواهد شد و اگر در وضو وضو ساختن در وضو ابرق
 بدست چپ کرد تا هر که اول بیند بدانکه ابرق وضو
 سلام بر وی نکند و از جواب سلام طبع ندارد و چون وضو
 ساخته باز کرده شاید که ابرق بدست راست کرد تا
 بیند بدانکه او با وضو وضو خواهد کرد با وضو وضو
 بشمول شود ابرق را بر کند و آستینها بر بند اول است
 باز چپ و در وقت کشیدن اول آستین چپ را بکشد و بعد
 راست و ابرق بدست چپ کرد چون وضو داد بر آید
 و چون از آستین چپ فارغ شود وضو کند ابرق بدست
 چپ کرد و آب بدست راست بریزد و بشوید با ابرق
 بدست راست کرد و بدست چپ آب بریزد و بشوید تا هر
 دو دست نماز کرد آنکه بر یکدیگر مالیشوید شاید
 با ابرق بدست چپ کرد وضو تمام کند و چون ابرق
 بنهد وضو را و او را بقبله دارد و هر چند که آزار وی باشد
 مثل کوزه و چراغدان و کفش و جز آن همه را در وضو بچاند
 دارد و سوال بر خود داشتن سنت است نه وضو انهد

چرا کند

آنکه وضو پیش و بعد که از وضو تلخ باشد وضو از چپ کشد و
 با انگشت خنجره و با هر جامی باشد و از وضو بدست مجهول
 کشد و در وضو آن مال کند تا بدست اول ترکند و آب بعد
 آن مال کشد بطول وضو حق و اگر بر یک بستند کشند و بدست
 بعد از آن بستند و از آن مال کشند با ابرق و جانب چپ
 کشد بعد وضو آن با ابرق و جانب چپ و در زمان این سوال
 بعد سوال ریت است استعمال کشد و بدست چپ کشد چون فارغ
 شود سوال را بشوید و بدست که حضرت رسالت علیه السلام
 این در خیمه و فقی آب وضو سوال داشته ترید و خواهی
 مقام استی این هرگاه که از خواب بیدار شدی اول سوال کردی
 بعد وضو با طهارت و شانه در محاسن کردی و شانه بر خود
 داشتن این سنت است پس چون خواهد که شانه کند
 بدست راست کرد اول بر لب و شانه کند بگوید **اللَّهُمَّ**
تَهْنِئْ بِنَبِيِّكَ أَهْلَ الْقَوِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَهْنِئَةً عَائِلَتِكَ
وَصَبْرًا عَلَى بَيْتِكَ وَخَيْرَ عَائِلَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بعد بر
 موی لب شانه کند بگوید **اللَّهُمَّ عَائِلَتِي مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ دُنْيَا**
وَأُخْرَى بعد محاسن را شانه کند ابتدا از بالا محاسن
 جانب راست تا چپ بعد از جانب چپ تا جانب راست و بگوید
اللَّهُمَّ رَحِّ عَائِلَتِي وَارْحَمْ رَحْمَةً وَسْوَةَ الشَّيْطَانِ سُبْحَانَ

اولاد و اگر در میان جمع باشد ذکر بخواند گوید که هیچ نیت ندارد
مطلع نکرده و اگر سجاده خانی اداخته باشد که از طرف کوفته
بی نیت در آن از طریقی که در می آید کوفته عبادت طرف در آن
باید که بر سجاده آن طرف که سجده کند نشانی دارد تا آنجا
که سجده کند آنرا خلی کند است در پی سوره نشود و اگر
در راه رود و خواهد که سجاده را برگزیند آنرا باید که
کف حجب اندازد و بر سجاده با ادب بنشیند و تا آنجا
روی قبله دارد و بعد از آن بنشیند یا پای حجب میگذرد
و از آنرا است بر دارد و گذارد که پای برهنه شود و دست
بر دست نهاد در آستین کشد و دستها در زیر جامه در نیارد
و گذارد که ساق دست برهنه شود بر سجاده کسی ذکر نشیند
مگر باذن او و در میان جمع بی نیت نشاند و آب دهن نمکند
و اگر سرفه یا عطسه ایر دست پیش دهن دارد و در عطسه
اول بلند بر ندارد بلکه فریاد و خولیش از بسیار بخارد
و دست بجانب بسیار بجنباند و اول بلند بر ندارد و اگر
خارج نکند و چون بمقامی که جای شستن جمع است در
آید راست بر سجاده خود رود و بنشیند و مقام معلوم معین
خود را کند و چنانکه باید که دایم بر سجاده بنشینند مگر
وقت عبادت و قرآن خواندن بر سجاده بنشینند و دیگر

اوقات

عزیز و با محبت است مشغول دارند **باب چهارم در بیان نماز**
نکته اول در بیان شیخ را بطریق اولی بدانند خدمت کردن
این شکل نماز فاضل است و بیافا من علیه السلام فرمود است
للموکلیم فکاه و مملک یعنی بهتر بود خادم ایشانست و نیز فرمود
من خدمت ختم یعنی هر که خدمت کند محروم شود اما باید
که در خدمت او بد خدمت رعایت کند که عبادت بر مبارک
کند و بد در خدمت بهتر است از خدمت و لایق خدمت کسی
است که او را با درویشان جنسیتی باشد بنشیند ظاهر و اوقات
باطن و با وجود اوقات هر که ازین دو یکی ندارد او خدمت
نفرماید و اگر یکی در ویشتر و خاصه تعالی خدمت کند آن خدمت
او را ضایع نگذارد و بی یادی و بی کسی خادم باید که در خدمت
عبادت دارین خود فانی شود اوقات نداری سعادت محو
بجوگان خدمت قرآن برد گوی **نکته** که مرده خدمت مراد
میکنند و دست نه سهوستان میکشند و شرط خادم آنست
که مطیع و منقاد شیخ باشد و همه کارها بجزاج شیخ کند و
اگر تلاوت قرآن و یا نماز نقل مشغول باشد و شیخ اولاد
دهد ترک خواندن و گزاردن گیرد و جواب دهد و نیز شیخ
خادم آنست که در جمیع مصالح دیانت نگاه دارد و هر
کالاهی که از آن شیخ باشد بی اذن شیخ انرا مقرون نکند

و کسی ندود و خود هم بخود و اگر کسی در چرخ چرخد و بگوید
باشو یا از کاسه می افتد و بخت و اقبال و قدر و قدر
بخورد و کسی ندود و هر چه چرخ خاست نکند و بگوید
سپاه شدند روی خادم شیخ محمد قریب و برین باب بخند
ست و اگر بر جان خادم شیخ حکم کند او اطاعت نماید
و بر خادم و مرید شیخ واجبست که بر شارت پیر کار کند
و همین یک جهت شیخ نگاه دارند اصلا کسی از خدمت
نکند و اگر گاهی کند شیخ عفو کند حق تعالی نیز عفو کند
اما اگر شیخ عفو نکند و آن حق شیخ باشد حق تعالی نیز عفو
نکند و خادم هیچ حکایتی از شیخ پنهان ندارد و اگر شیخ
چیزی بر سر سداست گوید نه بر بادست و نه نقصان که پوشیده
و در وقت گفتن موجب شکست و عجز است و باید که خادم
بذیت و شفقت از هر صافق و حلیم تر و بارکشتر باشد
و بدل از هر قوی تر و دیانت اواز هر بهیشتی و بکار نفس
اهل خود اهتمامی از هر کمتر که خادمی حیثیت راحت
رسانیدن خلق است و در یافتن خاطر ها کسانیک که رگ
حق آوردند و ایشان را از مهم معاش چون قوت و جابه
و مشک نایع داشتن کاهی از کسب و کاهی از فوج و کاهی
ماند در بر و کاهی از وقف و خادم باید که در خدمت متابع

هو افنی

خود را با این شیوه و در حال خوشی و غضب یکسان باشد و لا
میرد و خدمت خلق انعام است نکند و بشکند و از جیب باز است
و بهر چه تعلیم در ایشان نکند و اگر لغو باشد میان دومین
شیخ جنس می شود خادم شیخ را واجبست که میان ایشان
اصلاح دهد و اگر مریدی نشود و یا دبی کرده باشد مرید
که عند الله داشته باشد از این مرید بیفتد و در شود پس
لوا یا اینکه مهربانی که باشد خود کند و بر خادم است
که با او شیخی بخرد و وصف دون را خود را باشد و خود را
آنان نماید که هم جایها پیش من یکسانست و باید که شیخی
خلق باشد آید و مرید را بجان نوازند که معتمد شیخ شود
که خادم است که خلق را بشیخ عوت کند و شیخ است که
خلق را بخلاق دعوت کند پس باید که دایما از احوال همه پیر
باشد و صاحب عرض و آینه را منتظر ندارد مگر وقت مشغولی
باشد بعد نماز یا مواد تا چاشت و وقت نمیکند ناظر بود
عصر تا عشاء و یا آینه غیر جنس باشد و هر گاه اندک کمالات
او وقت شیخ خوش خواهد شد در حال بکار و هر گاه بداند
که وقت غارت خواهد کرد خبر بشیخ رساند و اگر آینه چیزی
بیارد باید که اولان و پیوسته که بجهت آوردی اگر بویست
استغاثت رو کند پیش شیخ نکند راند که رشوت است و اگر

حدیده و یا آهن باشد بر حکم اذن شیخ نشان عیون و فری که در
نور بخار و بهار جان و کاشان باشد در وجه غلظت و کثرت
خاص شیخ و نور بنان نوی و بعضی در ویشان خلوتی و عروج
کند هر چه نتایج علوت و کار نگاه باشد در وجه رد و رفتن
و مانده در ویشان صلابت و قرار خروج کند و فتوح کسائی که
ظاهر نا وجه باشد علی حده بدارد چون سایه از جنبش منور
و مغنی و امثال ایشان رسد و ایشان بر مدتی بدارد
خند و عست جامه شستن و نگاه داشتن و فراشی کردن
و مقام و رفتن و چراغ سوختن و کباب کردن و طعام بخور
و خلال تراشیدن و دادن دستها شویانیدن و کند و ری کشیدن
و موفی و امانت کردن و سجاده داشتن و کسرتن و
بر داشتن و پیشاندن و سیاره بجهت ختم آوردن و باز
بر گرفتن و اوقات در ویشان نگاه داشتن و اسباب وضو
بجهت تمجید در ویشان و چراغ معذ کردن و جامه ختن
و مستراح پاک کردن و کلوخ استنجا آماده کردن و از باران
خواجه خریدن و مقام او بذر و بجانها دور رفتن و کارها
دیوان ساختن و در ویز کردن بجهت اصحاب و طعام
شیخ و اصحاب خلوت را از وجه قرض مهیا داشتن و وظایف
مقرا و مستحقان بی مزاحمت دادن و مراعات اوقات مشایخ

و گشته

نکته در شستن کردن و با فقر و مساکین نشانست نمودن و
اوقات و روزی که فکر و مرا قید شیخ و اصحاب خلوت را
کردن و باز داشتن و در اوقات شیخ ساعه فاصله
نمودن و در بانی کردن و نگارها میگردان و آن حاجت افتد
قیم نمودن و ظاهر اینست که چندین نوع خدمت از یک
کس میسر اندوزد پس خادم باید که بحکم فرمان شیخ هر خدمتی
از یک کس معین و مقرب کند تا آن کار میکارده دارد و
بوقت حاجت خلوت متعلق نشود و در بوقت نیفتد اما شرط
هر یکی از خدمت اینست که ادب خدمت نگاه دارد تا
از خدمت بر خیزد و از ری باید و خدمت ضایع نشود پس بدانند
ادب جامه شستن اینست که با احتیاط تمام بشویند و جامه
شسته در جای پاک افکنند و بر درخت جامه افکنند در
شریعت لباس مادر طریقت ممنوعست و اگر جامه در ویشی
و یا مسافری و استادی بشویند باید که بتبرک تقرب نماید
و دولت خود بپارد و منت بر خیزد شود که در ویشی بود
خدمت فرمود و همچنین هر خدمتی که کند تا بشواید رسد و
جامه شسته نه کرده شکسته بر سر آن نهاده و پیش برادر
که این شکسته است که این خدمت مرا فرمودی و ادب
جامه دار اینست که جامه تنگ نکند و بقیه با احتیاط بپزد و جامه

معطر دارد و اگر شیخ جامه و بلخرقه از او کسی بپوشد و عاقل و عاقله
 هیچ توقع وطم نکند و اگر ناخوش است و بیل می بیند و بیستانی
 در نظر شیخ آید و غیر کسی را از منصفان شیخ همین حکم
 و ادب کاتب است که هر کس را موع و دعای او بگوید
 و هر چه شیخ بفرماید بعد بنویسد بچشم و وجه زیادت و نقص
 بنویسد و در پشت بنویسد بخوبی بکند چنانکه حق تعالی در کلام
 محمد و مود و لکیت بنیکم کاتب بالعدل و کاتب کاتب
 آن نکت که کما عله الله علیه کاتب یعنی و کاتب بنویسد میان
 شما بنویسد بعد یعنی یا احتیاط نه زیادت کند و نقص
 و باز نام بنویسد از پشت و دفع ساینون بر دماغ
 چنانکه حق تعالی اور الحسن کرد پشت از موخت و نیز
 مردمان را بنویسد احسان کند و باید که از کسی توقع وطم
 نکند اما اگر کسی ناخوش است چیزی شکرانه بدو بستاند
 و پیش شیخ آید و باید که آنکس که از جهت آن بنویسد خالی
 نکند و یا یکدیگر احسان باشد و ادب چراغ را نیست
 که آستینها بر زده و بکنند بر میان بست باشد و منت بر کسی
 ننهد و سخن درشت نکند و هر بار چراغها و شمعهها و
 قندیلها را بشکند و سر او را بمقراض بگیرد تا دود نکند و بوی
 آن در ویشی را زهرت دهد و در وقت چراغ روشن کردن

دعا کند
 در وقت

در آن کسی را بچنانکه این چراغ بویست من روشن می
 کرد این دل و بوی و هر وقت و بخت خود روشن کردن و در
 چراغ سوختن و در کوی ستاره آنجا کسی باشد مکرده
 و چراغ و آنقدر انقضاء نماید کرد و بویست نباید داد
 و در فراش است که وقت فراخی کردن آستین
 بر زنده و کوبید بر میان بند و اول و باطلها بر دارد و پیشاند
 و جلوب دست جب گیرد که بیاورد و مود صلی الله علیه و سلم
 الیه فی الاصل و الفیاض و الاصل و الفیاض و الفیاض و الفیاض
 راست بر آید بالا و ناخن است و دست جب برای فرود تا فرود
 رفته اند و اگر ناخن ریزه و طعام کم افتاده باشد از آب دست را
 بر دارد و چنان جلوب دهد که از گرد و ویشی را زهرت نرسد
 و باید که از درون مقام آغاز کند و جانب در کنا سر آید
 بر عکس این نکند و بعد نماز فیکر تا صبح اصل جلوب نهد
 که منقوش است پیش در استانه در جلوب دهد که موجب
 و شکت و غناست و ادب در این نیست که میوه در پیش
 در است باشد و از لعل آینه و هر و نه بگو فخر کند هر که
 بداند که بامداد او وقت شیخ خوش شود در حال بگذار و اگر کسی
 باشد که وقت شیخ غارت کند یا محال طلبی کند و باید آموزی
 کند یا از او یا صحبت وی حضرت در دین یا در دنیا یا بختین

کسر اربعه وجه کرده
 شیخ در وقت نذران و از این
 اعتقاد را معانی و مانی
 آید خادم شیخ را از اینده خدمت کرده چنانچه اشارت
 باینده و ادب آید از این که از این و این
 دارد و در حقها و سبوحا هر وقت شود و هر آن که در این
 دارد اگر چه خالی باشد و آن چنان که در حق و در حق
 جانب قلبه باشد و هان مشقت تمام بشود و بهشت
 و دست چرب شده بگویند و سبوحا و سبوحا و سبوحا و سبوحا
 بر میان بسته حاضری است باشد و خود را خوشبوی کند
 و در حاله پر کردن آب بایند که جنب و بی وضو نباشد و در حاله
 رفتن و آمدن چوب در است نه بیند نظر بر راه و از دست
 و در میان آب خوردن سر و دست بدین طریقی بدار کردن و آب
 خوردن و در میان آب وضو و غسل کن کرده دارد و او درها
 و غسل و وضو موجود میباشد پوشیده و تا و دان طرف قلبه
 کرده دارد و ادب تنه و ادب اینست که بیک را در حجامه
 پاک تر بچیند در جای دارد بالاحتیاط تمام و در هر یک که تنه
 کند که تنه غلبه نباشد و بر آب بشوید و پاک بکشد
 و چون با احتیاط در پیر و مکتد که پاک کرده آلوده نشود و در هر یک

اینست که بیک بافت و است و اینست که از این و این
 که در وقت نذران و از این
 اعتقاد را معانی و مانی
 آید خادم شیخ را از اینده خدمت کرده چنانچه اشارت
 باینده و ادب آید از این که از این و این
 دارد و در حقها و سبوحا هر وقت شود و هر آن که در این
 دارد اگر چه خالی باشد و آن چنان که در حق و در حق
 جانب قلبه باشد و هان مشقت تمام بشود و بهشت
 و دست چرب شده بگویند و سبوحا و سبوحا و سبوحا و سبوحا
 بر میان بسته حاضری است باشد و خود را خوشبوی کند
 و در حاله پر کردن آب بایند که جنب و بی وضو نباشد و در حاله
 رفتن و آمدن چوب در است نه بیند نظر بر راه و از دست
 و در میان آب خوردن سر و دست بدین طریقی بدار کردن و آب
 خوردن و در میان آب وضو و غسل کن کرده دارد و او درها
 و غسل و وضو موجود میباشد پوشیده و تا و دان طرف قلبه
 کرده دارد و ادب تنه و ادب اینست که بیک را در حجامه
 پاک تر بچیند در جای دارد بالاحتیاط تمام و در هر یک که تنه
 کند که تنه غلبه نباشد و بر آب بشوید و پاک بکشد
 و چون با احتیاط در پیر و مکتد که پاک کرده آلوده نشود و در هر یک

در ویشان و کشیدن
 پیش ایشان از این طعام

۱۰۰

[illegible]

جمع اور برائے کائنات پر جاری
نہی کہ اس کا الٰہی پیش شیخ

۲۰

[illegible]

بعلامه فرستاده اند و در وقت غروب و در وقت صبح
کند عهده آن صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
جهت کسی است که از کعبه بکوه جنت در وقت صبح
در وقت صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
چون باشد طاعت شریف و جانب بر و جانب بر و جانب بر
سخت لایق و در وقت صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
از نزد بان فرو آمده و چون از آن بان جدا شوند
را اگر ام کنند یعنی چون آن حاضر شود منتظر تا از پیش
نباشند اگر در خانه خود باشند اما اگر در بیرون باشند
در خانه میزبان باشند منتظر تا از پیش شوند و دست
الوده با نان پاک نکنند و نمکدان و لادن با نان ندارند
بسیار چون خادم بسم الله گوید دست راست را بکشد
بسم الله گوید و بر او انگشت قدری ملک برکین و در هر
کشد و بر او بچوب بنشینند و پای راست ایشان کنند
مگر ملک بیش بر کسی باشند و بر سر و زانو بنشینند و تکیه
کرده بر دست و غیر آن بخورند مگر غریبی باشد و آن که برود
نشان کنند و لقمه خورده و خورده بدست راست بپوشد انگشت
برکین که آن سنت است و بر او انگشت نخورند که آن تکبر است
و نه بچهار گان حرص است مگر طعمی که پنبه انگشت جمع نمی آید

و اگر در وقت

بعلامه فرستاده اند و در وقت غروب و در وقت صبح
کند عهده آن صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
جهت کسی است که از کعبه بکوه جنت در وقت صبح
در وقت صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
چون باشد طاعت شریف و جانب بر و جانب بر و جانب بر
سخت لایق و در وقت صبح و در وقت غروب و در وقت صبح
از نزد بان فرو آمده و چون از آن بان جدا شوند
را اگر ام کنند یعنی چون آن حاضر شود منتظر تا از پیش
نباشند اگر در خانه خود باشند اما اگر در بیرون باشند
در خانه میزبان باشند منتظر تا از پیش شوند و دست
الوده با نان پاک نکنند و نمکدان و لادن با نان ندارند
بسیار چون خادم بسم الله گوید دست راست را بکشد
بسم الله گوید و بر او انگشت قدری ملک برکین و در هر
کشد و بر او بچوب بنشینند و پای راست ایشان کنند
مگر ملک بیش بر کسی باشند و بر سر و زانو بنشینند و تکیه
کرده بر دست و غیر آن بخورند مگر غریبی باشد و آن که برود
نشان کنند و لقمه خورده و خورده بدست راست بپوشد انگشت
برکین که آن سنت است و بر او انگشت نخورند که آن تکبر است
و نه بچهار گان حرص است مگر طعمی که پنبه انگشت جمع نمی آید

و اگر در وقت

خاستن کاری است اما این محل شاید
 حاجتی برینند مگر جهت نون و آب
 بشنود اول از آن بجای برینند و اگر طعام خورده
 موی نکلند و اگر خورشی نیاید دم نکند و اگر
 بسیار باشد نکند که مکرر هست و اگر
 شرکت اند و با و چنان بخورد که او خشنود باشد و نصیب
 خود بویگری ندهند که این جفا باشد و حقان یا خدایانی
 که اولی بسیار خوری نسبت کرده باشند و بخورند و سزاوار
 که باز خور است کند که در موم بسیار خورای و بوی که در
 حق می این کردی مگر آنکه حق بایشان یا بزرگی که از دست
 بشود خورند و با آنک طعام غریب باشد و ایشانند شاید
 و بیکدیگر نکوند که بخور بخور لا شیخ بگوید مریدان او سبیل
 بسط که ایشان بحضور شیخ هیتب خورند و تاجیه سیر
 نشوند دست باز نکشند تا جایی که نکند که او جای دیگر
 خورده است و یا اگر میکند آنک از آن بخورد موافقت
 اصحاب تاجیه سیر شود و اگر تواند عذر خود بیان کند
 و در میان جمع باید که از عادت خود کمتر بخورد که ریاضت
 و اگر بنیت ایتار کمتر بخورد و بگوید و نیز یاد از عادت
 هم بخورد که ظلم باشد و اگر زیادت خورد بدین نیست که تا

دیکران

اگر نه شاید و باید که تا سفره برنگزیند
 و بعد از آن که نشسته و کرده گزاردند
 و در میان بنشیند و ایشان نصیب از آن باشد
 بنشیند از آن دست و دهان را بپوشد و زبان باز نکند
 چون فارغ شود دست بپوشد و از آن دعا بخواند
 اللَّهُمَّ اسْمِعْنَا جَدَّ الطُّغْرَمِ فِي طَاعَتِكَ وَلَا تَسْمِعْنَا
 فِي مَعْصِيَتِكَ اللَّهُمَّ اعْزِزْ لَأَكَلِيهِ وَكُنْ سَعِي فَيَدِ وَكَر
 مَهْمَانِ بَاشِرْ بِنَبِيِّكَ وَكَصْلَابِ الطُّغْرَمِ وَكَرْمِ طَعَامِ
 بِنَبِيِّ شَبِيهِ بَاشِرْ أَنْدُو بَسَارِ كُنْ وَبَكْوِلِ الْكُؤُودِ
 كُلِّي حَالِ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قُوَّةَ كُنَّا عَلَى مَعْصِيَتِكَ
 وَكَرْ خَرِيذَ رَاجِحِمْ بَابُ كِبَرِيَّتِكَ خَرِيذَ بَحْرِيٍّ خَرِيذَ
 كَرَامَتِكَ بَحْرِيٍّ وَكُنْ اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنَّ الْبَقَرِ
 كُنَّا بِكَ عَلَيْنَا وَكَرْنَا لِنَشَاءَ اللَّهُمَّ كُنَّا كُنَّا وَكَرْنَا
 بَرِيدِمْ بَحْرِيٍّ وَكَرْنَا كُنَّا وَكَرْنَا كُنَّا وَكَرْنَا
 بَعَالِيٍّ اَزْوَاجِيَّتِمْ كَرْدَانِ وَكَرْنَا جَنِيَّتِمْ اَزْوَاجِيَّتِمْ
 خَرِيذَ نَبِيٍّ اَزْوَاجِ عَسَلِ بَحْرِيٍّ بَلِيَّتِ شَفَاخَرِيذِ
 وَكَرْنَا بَلِيَّتِ كَرْدَانِ شَرِيَّتِ كَرْدَانِ وَكَرْنَا بَلِيَّتِ
 بَلِيَّتِ دَانِ بَحْرِيٍّ وَكَرْنَا بَلِيَّتِ كَرْدَانِ وَكَرْنَا بَلِيَّتِ
 وَكَرْنَا خَرِيذِ اَزْوَاجِيَّتِمْ وَكَرْنَا كُنَّا وَكَرْنَا

و اگر بجهت داری بخورد این که در این کتاب
 این عمر یعنی اندک است و اگر در این کتاب
 داشتی چون بجهت شدی بجهت از این کتاب
 تربیت شدی اینست که در این کتاب
 یاد کنی با این که در این کتاب
 و نگه دار تا آنکه در این کتاب
 بر دست چپ بکنی و با دست چپ خود و چون در حال
 دهد بدست راست بدو انگشت وسطی و شصت دست
 بسته جانب پشت انگشتان بسته اند و همچنان که تا
 جانب دهنه نشود و از این دو انگشت بکشند که انگشت
 بکشند و در حال کنند اول جانب راست دندان بالا و ختم کنند
 دندان فرو جانب راست و آنچه از دندان بخوابد بیرون
 کنند و فرو بردن بلك در دست چپ نگاه دارند چون
 طشت پیش آید در آن دندان و در مجلس خلال میالند
 نکلند در دندان پیش باشد از این که نکلند بدان می
 توان در مجلس بگردانی دور کردن و اگر ایشان دهد
 راست گیرند و نگاه دارند تا ایشان از دست در طشت
 نیفتد که آن بیا در پاست و چون دست شویند جامها
 کرد آید و نگاه دارند تا سر شست و شو بیا ندهد را

و اگر بجهت داری بخورد این که در این کتاب
 این عمر یعنی اندک است و اگر در این کتاب
 داشتی چون بجهت شدی بجهت از این کتاب
 تربیت شدی اینست که در این کتاب
 یاد کنی با این که در این کتاب
 و نگه دار تا آنکه در این کتاب
 بر دست چپ بکنی و با دست چپ خود و چون در حال
 دهد بدست راست بدو انگشت وسطی و شصت دست
 بسته جانب پشت انگشتان بسته اند و همچنان که تا
 جانب دهنه نشود و از این دو انگشت بکشند که انگشت
 بکشند و در حال کنند اول جانب راست دندان بالا و ختم کنند
 دندان فرو جانب راست و آنچه از دندان بخوابد بیرون
 کنند و فرو بردن بلك در دست چپ نگاه دارند چون
 طشت پیش آید در آن دندان و در مجلس خلال میالند
 نکلند در دندان پیش باشد از این که نکلند بدان می
 توان در مجلس بگردانی دور کردن و اگر ایشان دهد
 راست گیرند و نگاه دارند تا ایشان از دست در طشت
 نیفتد که آن بیا در پاست و چون دست شویند جامها
 کرد آید و نگاه دارند تا سر شست و شو بیا ندهد را

الحمد لله

[illegible]

نیست چنانکه حق تعالی در قرآن مجید
 اَفَاَسْتَكْمِلُكُمْ طَارًا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 قُلْ هُوَ اللَّهُ يَدْعُوهُمُ إِلَى الْغِيَا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 بَعِثْنَا فِيهِمُ الرُّسُلَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نَعِمْ أَطْعَمَ الشَّيْطَانُ النَّاسَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نِي سَالَهُ وَأَرْبَعِينَ كَفْتَنَدَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 بَسْ بَابُكَ صَحَبَتْ وَصَحْبَتْ بَابُكَ كُنْتُ كَقَوْلِهِ عَالِي بَابُ
 اَمْرُكَ اسْتَكْمِلُكُمْ طَارًا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 صَادِقَانِ بِطَابِ صَالِيهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَغْيِيكَ وَمَا اسْتَكْمِلُكُمْ
 صَاحِبُكُمْ أَلَمْ تَقْنِيْ صَحْبَتْ كُنْتُ بَابُكُمْ وَنِيْ
 هُمْ قَوْمٌ لَّا يَنْفِيْ جَلِيْسُهُمْ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نَشُوْهُ هَلْ شَرِيْ اِيْشَانِ وَنِيْ فَرُوْهُ اَلْمَوْتُ عَمَّا دُوْنِ خَلِيْلِهِ
 يَعْنِيْ هَمْ هَمْ دُوْستِ اَوْتِ وَاَيْدِيْكَ اَنْصَحْتِ وَصَحْبَتْ
 بَابُ بَكِي اَحْبَابِ نَامُ كَقَوْلِهِ خَلِيْلِيْ خَبِيْرِيْ هَدِيْ كَقَوْلِهِ
 يَا كَلْبِيْ كَمِ اَتَخَذَ قُلَامًا خَلِيْلًا اِيْمَانِيْ جِبْرِيلُ رَدُّ قِيَامَتِ شُوْ
 وَنِيْ بَابُ صَحْبَتْ بَابُكُمْ مَسْتَدَ بَكُوْبِيْ كَا شَكِيْ قُلَامًا اَوْدِلْتِ
 خَرُوْهُ كَمِيْ رَقْعًا يَكُوْنُ دِكْرُ فَرُوْهُ اَلْمَوْتُ عَمَّا دُوْنِ خَلِيْلِهِ
 لِبَعْضِ عَدُوِّكَ اَلْمُتَّقِيْنَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ} يَعْنِيْ دُوْشَانِ دَرِ كَارِ اَبُوْ

قیامت

که در میان کلمات حق تعالی که در قرآن مجید
 اَفَاَسْتَكْمِلُكُمْ طَارًا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 قُلْ هُوَ اللَّهُ يَدْعُوهُمُ إِلَى الْغِيَا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 بَعِثْنَا فِيهِمُ الرُّسُلَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نَعِمْ أَطْعَمَ الشَّيْطَانُ النَّاسَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نِي سَالَهُ وَأَرْبَعِينَ كَفْتَنَدَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 بَسْ بَابُكَ صَحَبَتْ وَصَحْبَتْ بَابُكَ كُنْتُ كَقَوْلِهِ عَالِي بَابُ
 اَمْرُكَ اسْتَكْمِلُكُمْ طَارًا ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 صَادِقَانِ بِطَابِ صَالِيهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَغْيِيكَ وَمَا اسْتَكْمِلُكُمْ
 صَاحِبُكُمْ أَلَمْ تَقْنِيْ صَحْبَتْ كُنْتُ بَابُكُمْ وَنِيْ
 هُمْ قَوْمٌ لَّا يَنْفِيْ جَلِيْسُهُمْ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ}
 نَشُوْهُ هَلْ شَرِيْ اِيْشَانِ وَنِيْ فَرُوْهُ اَلْمَوْتُ عَمَّا دُوْنِ خَلِيْلِهِ
 يَعْنِيْ هَمْ هَمْ دُوْستِ اَوْتِ وَاَيْدِيْكَ اَنْصَحْتِ وَصَحْبَتْ
 بَابُ بَكِي اَحْبَابِ نَامُ كَقَوْلِهِ خَلِيْلِيْ خَبِيْرِيْ هَدِيْ كَقَوْلِهِ
 يَا كَلْبِيْ كَمِ اَتَخَذَ قُلَامًا خَلِيْلًا اِيْمَانِيْ جِبْرِيلُ رَدُّ قِيَامَتِ شُوْ
 وَنِيْ بَابُ صَحْبَتْ بَابُكُمْ مَسْتَدَ بَكُوْبِيْ كَا شَكِيْ قُلَامًا اَوْدِلْتِ
 خَرُوْهُ كَمِيْ رَقْعًا يَكُوْنُ دِكْرُ فَرُوْهُ اَلْمَوْتُ عَمَّا دُوْنِ خَلِيْلِهِ
 لِبَعْضِ عَدُوِّكَ اَلْمُتَّقِيْنَ ^{وَقَالَ رَبُّهُمُ} يَعْنِيْ دُوْشَانِ دَرِ كَارِ اَبُوْ

بیت در این آیه دیگر فرمود و اگر

بعضی تصدیق میکنند مگر کسی نداند

بسیار در این حدیث صحبت میکنند با این

کار و بعضی نشانه با ایشان آنگاه

غالب و قاریان بدانند و در این

و در تفسیر صحبتها صحبت امر دانست که مصطفی ص

الله علیه و سلم میفرمایند با هر شیطان

آنکه در راه نظر چشم خلافت می آید و با هر شیطان

شیطان است که اولاد چشم خلافت می آید و در وقت

روزی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابواب

انضاری یا ابواب غفاری رضی الله عنهما یکی از

حدیث منبر مصطفی علیه السلام نشسته بودند و

معاذ جیل رضی الله عنه از کمال صحابه بود قرآن تعلیم

میکرد و معاذ هنوز محطط نبود مصطفی علیه السلام

دیدند بآنکه بر سر فرمود چراغها بالا رفته پس بگفت

بر من نبوة مصطفی علیه السلام و معلم ابواب انضاری

که از جیلان صحابه بود و متعلم معاذ جیل و مقام مسجد

مصطفی علیه السلام پیش منبر مصطفی علیه السلام

وقت نزول می برد با این همه مصطفی علیه السلام

ما امر

بسیار در این حدیث صحبت میکنند با این

کار و بعضی نشانه با ایشان آنگاه

غالب و قاریان بدانند و در این

و در تفسیر صحبتها صحبت امر دانست که مصطفی ص

الله علیه و سلم میفرمایند با هر شیطان

آنکه در راه نظر چشم خلافت می آید و با هر شیطان

شیطان است که اولاد چشم خلافت می آید و در وقت

روزی در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابواب

انضاری یا ابواب غفاری رضی الله عنهما یکی از

حدیث منبر مصطفی علیه السلام نشسته بودند و

معاذ جیل رضی الله عنه از کمال صحابه بود قرآن تعلیم

میکرد و معاذ هنوز محطط نبود مصطفی علیه السلام

دیدند بآنکه بر سر فرمود چراغها بالا رفته پس بگفت

بر من نبوة مصطفی علیه السلام و معلم ابواب انضاری

که از جیلان صحابه بود و متعلم معاذ جیل و مقام مسجد

مصطفی علیه السلام پیش منبر مصطفی علیه السلام

وقت نزول می برد با این همه مصطفی علیه السلام

با ادب و حریت ایشان بداند که
 مصیبت که از آن تعویض نمی یابد
 صفاتی است و ملاقات و باطل که صحبت
 نکند و رفیق کردن با زان و برادر و خواهری کردن
 و سخن با ایشان گفتن اگر چه هفتاد و هشتاد سال با
 کار و اندر دینت نیست و اگر بر روی معیول باشد جز بقدر
 احتیاج بازنده صحبت نکند و نیز با جاهل و کم عقل صحبت
 نکند بلکه صحبت کند با کسی که عاقل و خوش خلق باشد
 و متوجع و فاسق و عریض بر دنیا نباشد و هر چه صادق
 در طاعت باید که با شیخی دیگر یا برادر یا شیخی دیگر و یا
 هیچکس صحبت نکند و جهان بماند که حق یکتا اله طریقت
 شیخ خود در دل او مقرر شود و محقق شود بعد از این
 شایسته پس اگر صحبت کند با او که با برادر یا شیخ خود پس
 حکم فرمایند مصلحت صحبت کند و ادب صحبت رعایت نماید
 که صحبت خوب با ادب نباشد یا نه همان صحبت بود که در
 و ادب صحبت است که با هر یکی بر قدر مرتبه
 او رعایت نماید صحبت با برادر یا برادر و دوست و
 توفیق و قیام نمودن با اشغال ایشان و صحبت با هم بران
 تازه و روزی و با طایفه موافقت و بدولت و احسان و تقار

چه حکم

است و درین و صحبت با هر مکان و زیر
 است و صحبت و با هر کس و حلیه و بودن و
 باقیه تا تو را با برادر یا برادر و خدمت یاران کند
 و از ایشان توفیق خدمت نکند و هر کس که از کار یا فرمایند
 اطاعت کند و از غایت و خدمت و هر کس که از کار یا فرمایند
 جمع شوند با یکدیگر کسی را که شیخ مقوام کرده باشد او را در
 خود پیش و اول سازند و هر چیزی که در این خود هیچ کاری
 نکند و اگر شیخ کسی را مقوام کرده باشد یکی را مقدم کند
 که بقیه از هر صاحب باشد پس کسی را که جهت عالی باشد
 پس در علم طریقت پس پس برتر کسی پس بقیه پس پس
 فقر قدیم تر پس با ادب تمام تر پس پس یا فتن شیخ سابق
 و شرط صحبت است که میان یکدیگر خصوصیت و بحث
 کردن و رحمت دادن و بر دیگری غلبه کردن و غیبت و سخن
 نهشت گفتن و طعن کردن و سخن چینی کردن نباشد
 که او به افعال میان عوام مسلمانان نباید خاصه که اهل
 طریقت و تحقیق باید دانست که راه هدای تعالی از آنکه
 و مجاهدت با یکدیگر نیست و بر یگانگی کردن و بنفسی
 بیش آموختن بعد و انکس است هر کس که روی یکنوازی افعال
 باشد و از اهل طریقت بیکانه است و هر چه افعال هیچ کس

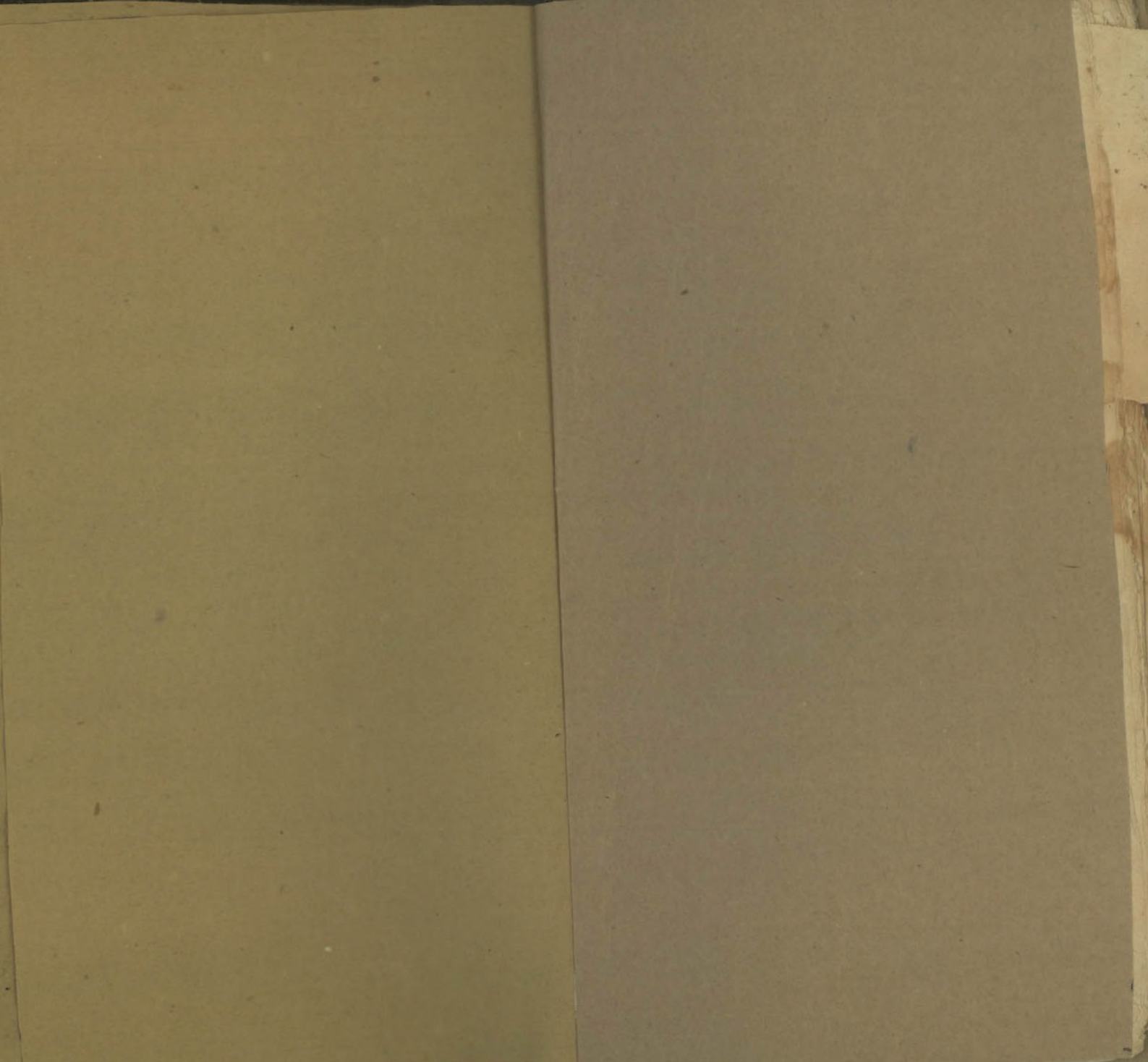
ویدل با ای که میگوید در این
 سنی که خود را از مکتب خود
 باخته است و در مکتب
 میگوید که این مکتب
 که میگوید که این مکتب
 شیخ بر سر این مکتب
 شیخ بنام این مکتب
 من هیچ نام هیچ خبر ندارم
 سخنان نکوید و در این مکتب
 خفا و قافیه نیست
 عین القضاة و غیر آن مطالعه کنند که آن طالب از طلب
 باز دارد و بجای رسیدن نرسد بلکه آن کتب مطالعه کند
 که طلب را میفرماید و اگر خدای تعالی داند که این را طلب
 این را در مکتب کند اما این اعجب نادر و از قبیل بحال
 عادی است باینکه او آن قریه خوانده است و یاد کرده
 و دانسته از همه بیکبار خاطر برکت و خود را از جمله
 جاهلان و عامیان و امارت کار خیر و اناکان شریف و خود را
 چنان سازد که همان زمان از دار الحرب آورده اند
 بدین طریق پیش برود و آنچه بر خیر میاید و آنچه ندارد

نبشود

ویدل با ای که میگوید در این
 سنی که خود را از مکتب خود
 باخته است و در مکتب
 میگوید که این مکتب
 که میگوید که این مکتب
 شیخ بر سر این مکتب
 شیخ بنام این مکتب
 من هیچ نام هیچ خبر ندارم
 سخنان نکوید و در این مکتب
 خفا و قافیه نیست
 عین القضاة و غیر آن مطالعه کنند که آن طالب از طلب
 باز دارد و بجای رسیدن نرسد بلکه آن کتب مطالعه کند
 که طلب را میفرماید و اگر خدای تعالی داند که این را طلب
 این را در مکتب کند اما این اعجب نادر و از قبیل بحال
 عادی است باینکه او آن قریه خوانده است و یاد کرده
 و دانسته از همه بیکبار خاطر برکت و خود را از جمله
 جاهلان و عامیان و امارت کار خیر و اناکان شریف و خود را
 چنان سازد که همان زمان از دار الحرب آورده اند
 بدین طریق پیش برود و آنچه بر خیر میاید و آنچه ندارد

خضم را نر تافنی شلسله
 خود نمائی که در مباحثه علم
 و برین علم در مجلس ابتدا سوال کنند و اگر است
 و استقادت کنند با باشد و در این عمل پنجم کردن
 خطا است و اگر طالب صوفی را در طلب تعلیمی کند
 از آنکه طالب صوفی را در طلب تعلیمی کند
 از آنکه جمیع باید کرد بکنند و آنچه میار باید داشت بداند
 صوفی را اگر گویند آنچه از او در بعضی وقت سر ضروت شود
 بجای او آفریند گویند راست است اما در جای او رفت
 و در لایق دیگرست که همان کس داند بجای میگویند
 که کار نیاید آن بهشتی که در آن نماز نباشد و اگر بر
 شاعر باشد بشعر مشغول نشود اما اگر بید بید می تامل
 و تفکر بر حسب حال چیزهای دیگر و در کار خویش در آن
 صرف نکند و آن کار می نماید و اگر بر او از سود و تجارت
 البته چاره نیست و اهل و ولد دارد تجارت کند بشرط
 آنکه دل را متعلق ندارد چنانچه مردم سود اگر در روز
 و شب در هوس از دیار مال میباشند نوعی که یکی بکنیم
 و یاد و بشود و مال و حساب در دل نقش می باشد و باید
 که در سفر تجارت خواندنی و گزاردنی فوت نکند در راه







خطی

۳۵